رشته

مفاهیم قرآن کریم

از ابتدای سوره مبارکه قارعه تا پایان سوره مبارکه ماعون

(تفسیر نمونه، جلد ۲۷)

صفحات ۲۵۸ الی ۳٦٦

ویژه گروه ۳

متوسطه اول (هفتم، هشتم و نهم)

شرکت خطوط لوله و مخابرات نفت ایران
روابط عمومی

سوره قارعـه

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۱۱ آیه است

محتوای سوره قارعه

این سوره به طور کلی، از معاد و مقدمات آن، با تعبیراتی کوبنده، بیانی تکان دهنده، و انذار و هشداری صریح و روشن، سخن می گوید، و سرانجام انسان ها را به دو گروه تقسیم می کند:

گروهی که اعمالشان در میزان عدل الهی سنگین است، و پاداششان زندگانی سراسر رضایت بخش در جوار رحمت حق!

و گروهی که اعمالشان سبک و کم وزن است و سرنوشتشان آتش داغ و سوزان جهنم.

نام این سوره یعنی «قارعهٔ» از آیه اول آن گرفته شده است.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت آن همین بس که، در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ الْقارِعَةَ آمَنَهُ اللّهُ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجّالِ أَنْ يُؤْمِنَ بِهِ، وَ مِنْ قَيْحِ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنْ شاءَ اللّهُ: «کسی که سوره «قارعه» را بخواند خداوند متعال او را از فتنه «دجّال» و ایمان آوردن به او، حفظ می کند، و او را در قیامت از چرک جهنم دور می دارد ان شاء اللّه».(۱)

* * *

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۳۰.

١ الْقارِعَةُ
٢ مَا الْقارِعَةُ
٣ وَ ما أَدْراكَ مَا الْقارِعَةُ
٤ يَوْمَ يَكُونُ النّاسُ كَالْفَراشِ الْمَبْثُوثِ
٥ وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ
٦ فَأَمّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ
٧ فَهُوَ فى عيشَهٔ راضِيَهٔ
٨ وَ أَمّا مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ
٩ فَأُمُّهُ هاوِيَةٌ
١٠ وَ ما أَدْراكَ ما هِيَهْ
١١ نارٌ حامِيَةٌ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشايشگر

١ ـ آن حادثه كوبنده.

٢ ـ و چه حادثه كوبنده اى!

٣ ـ و تو چه مى دانى كه حادثه كوبنده چيست؟! (آن حادثه همان روز قيامت است)!

٤ ـ روزی که مردم مانند پروانه های پراکنده خواهند بود.
٥ ـ و کوه ها مانند پشم رنگین حلاجی شده می گردد!
٦ ـ اما کسی که (در آن روز) ترازوهای اعمالش سنگین است.
٧ ـ در یک زندگی خشنود کننده خواهد بود!
٨ ـ و اما کسی که ترازوهایش سبک است.
٩ ـ پناهگاهش «هاویه» (دوزخ) است!
١٠ ـ و تو چه می دانی «هاویه» چیست؟!
١١ ـ آتشی است سوزان!

تفسیر:

حادثه کوبنده!

در این آیات که در وصف قیامت است، نخست می فرماید: «آن حادثه کوبنده»... (الْقارِعَةُ).

* * *

«چه حادثه کوبنده ای است»!! (مَا الْقارِعَةُ).

* * *

«و تو چه می دانی که حادثه کوبنده چیست»؟ (وَ ما أَدْراکَ مَا الْقارِعَةُ).

«قارعة» از ماده «قرع» (بر وزن فرع) به معنی کوبیدن چیزی بر چیزی است، به گونه ای که صدای شدیدی از آن برخیزد، تازیانه و چکش را نیز به همین مناسبت «مِقْرَعَة» گویند، بلکه به هر حادثه مهم و سخت «قارعة» گفته می شود، (تاء تانیث در اینجا ممکن است اشاره به تأکید باشد).

با تعبیراتی که در آیه دوم و سوم، آمده که حتی به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می گوید: تو

چه می دانی آن حادثه سخت و کوبنده چیست؟ روشن می شود: این حادثه کوبنده به قدری عظیم است، که ابعادش به فکر هیچ کس نمی رسد.

بسیاری از مفسران گفته اند: «قارعة» یکی از نام های قیامت است، ولی درست روشن نساخته اند که:

آیا این تعبیر اشاره به مقدمات قیامت می باشد؟ که عالم دنیا درهم کوبیده می شود، خورشید و ماه تاریک می گردد، و دریاها برافروخته می شود، اگر چنین باشد، انتخاب نام «قارعة» برای این حادثه دلیلش روشن است.

و یا این که: منظور مرحله دوم، یعنی مرحله زنده شدن مردگان، و طرح نوین در عالم هستی است، و تعبیر به «کوبنده» به خاطر آن است که، وحشت و خوف و ترس آن روز، دل ها را می کوبد.

آیاتی که بعد از آن آمده، بعضی تناسب با حادثه تخریب جهان دارد، و بعضی متناسب با زنده شدن مردگان، ولی روی هم رفته، احتمال اول مناسب تر به نظر می رسد، هر چند در این آیات، هر دو حادثه پشت سر یکدیگر ذکر شده است (مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن که از قیامت خبر می دهد).

* * *

آن گاه، در توصیف آن روز عجیب می گوید: «همان روزی که مردم مانند پروانه های پراکنده، حیران و سرگردان به هر سو می روند» (يَوْمَ يَكُونُ النّاسُ كَالْفَراشِ الْمَبْثُوثِ).

«فَراش» جمع «فراشة» بسیاری آن را به معنی «پروانه» می دانند و بعضی نیز آن را به معنی «ملخ» تفسیر کرده اند، و ظاهراً این معنی از آیه ۷ سوره «قمر» که مردم را در آن روز به ملخ های پراکنده تشبیه می کند گرفته شده: «كَأَنَّهُمْ جَرادٌ مُنْتَشِرٌ» و گرنه معنی لغوی آن همان «پروانه» است.

به هر حال، تشبیه به «پروانه» به خاطر آن است که، پروانه ها معمولاً خود را دیوانهوار به آتش می افکنند و می سوزانند، بدکاران نیز خود را در آتش جهنم می افکنند.

این احتمال نیز وجود دارد که: تشبیه به «پروانه» اشاره به حیرت و سرگردانی خاصی است که در آن روز بر همه انسان ها مستولی می شود.

و اگر «فراش» به معنی ملخ ها باشد، تشبیه مزبور به خاطر این است که می گویند: بسیاری از پرندگان به هنگام حرکت دسته جمعی، در مسیر معینی پرواز می کنند، جز ملخ ها، که در حرکت گروهی مسیر مشخصی ندارند و هر کدام به سوئی پیش می روند!

باز این سؤال در اینجا مطرح است: این حیرت، سرگردانی، پراکنده گی، وحشت و اضطراب، بر اثر حوادث هولناک پایان جهان است، و یا آغاز قیامت و حشر و نشر؟

پاسخ این سؤال از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود.

* * *

پس از آن، به سراغ یکی دیگر از اوصاف آن روز رفته، می افزاید: «و کوه ها مانند پشم رنگین حلاجی شده می گردد» (وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ).

«عِهْن» (بر وزن ذهن) به معنی پشم رنگ شده است.

و «مَنْفُوش» از ماده «نفش» (بر وزن نقش) به معنی گستردن پشم است که معمولاً به وسیله ابزار مخصوصِ حلاجی و زدن پشم، انجام می گیرد.

سابقاً گفته ایم: طبق آیات مختلف قرآن، کوه ها در آستانه قیامت نخست به حرکت درمی آیند، بعد درهم کوبیده و متلاشی می گردند و سرانجام به صورت غباری در آسمان درمی آیند که در آیه مورد بحث، آن را به پشم های رنگین

حلاجی شده تشبیه کرده است، پشم هائی که همراه تندباد حرکت کنند و تنها رنگی از آنها نمایان باشد، و این آخرین مرحله متلاشی شدن کوه ها است.

این تعبیر ممکن است اشاره به رنگ های مختلف کوه ها نیز باشد; چرا که کوه های روی زمین هر کدام رنگ خاصی دارند.

به هر حال، این جمله گواه بر آن است که: آیات فوق از مراحل نخستین قیامت، یعنی مرحله ویرانی و پایان جهان سخن می گوید.

* * *

بعد از آن، به مرحله حشر و نشر و زنده شدن مردگان و تقسیم آنها به دو گروه پرداخته، می فرماید: «اما کسی که ترازوهای عملش سنگین است»... (فَأَمّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازینُهُ).

* * *

«او در یک زندگی سراسر رضایت بخش خواهد بود» (فَهُوَ فی عیشَهٔ راضِیَهٔ).

* * *

«و اما کسی که ترازوهایش سبک است»... (وَ أَمّا مَنْ خَفَّتْ مَوازینُهُ).

* * *

«جایگاه و پناهگاهش دوزخ است» (فَأُمُّهُ هاوِیَهٌ).

* * *

«و تو چه می دانی هاویه و دوزخ چیست»؟! (وَ ما أَدْراکَ ما هِیَهْ).(۱)

* * *

«آتشی است سوزان»! (نارٌ حامِیَهٌ).

---

۱ ـ «ما هِیَهْ» در اصل «ماهِیَ» بوده، سپس «هاء سکت» به آن الحاق شده است.

«مَوازِین» جمع «میزان» به معنی وسیله سنجش است، این واژه نخست در وزن های مادی به کار رفته، پس از آن در موازین و مقیاس های معنوی نیز استعمال شده است.

بعضی معتقدند: اعمال انسان در آن روز به صورت موجودات جسمانی و قابل وزن درمی آید، و راستی آنها را با ترازوهای سنجش اعمال می سنجند.

این احتمال نیز داده شده که: خودِ نامه اعمال را وزن می کنند، اگر اعمال صالحی در آن نوشته شده است، سنگین است و گرنه سبک وزن، یا بی وزن است.

ولی، ظاهراً نیازی به این توجیهات نیست، میزان حتماً به معنی ترازوی ظاهری که دارای کفه های مخصوص است نمی باشد، بلکه به هر گونه وسیله سنجش اطلاق می شود، چنان که در حدیثی می خوانیم: اِنَّ أَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الأَئِمَّةَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ(علیهم السلام) هُمُ الْمَوازِیْنُ: «امیرمؤمنان و امامان از دودمانش ترازوهای سنجشند».(۱)

و در حدیثی، از امام صادق(علیه السلام) آمده: ـ وقتی از معنی «میزان» از او سؤال کردند ـ در پاسخ فرمود: اَلْمِیْزانُ الْعَدْلُ: «ترازوی سنجش همان عدل است».(۲)

به این ترتیب، وجود اولیاء اللّه یا قوانین عدل الهی، مقیاس هائی هستند که انسان ها و اعمالشان را بر آنها عرضه می کنند، وزنشان به همان اندازه است که با آنها شباهت و مطابقت دارند!

روشن است: منظور از «سبکی» و «سنگینی» میزان، به معنی سنگینی خود ترازوهای سنجش نیست، بلکه وزن چیزهائی است که با آن می سنجند.

ضمناً، تعبیر به «موازین» به صورت صیغه جمع، به خاطر آن است که،

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۲۵۱.

۲ ـ «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۵.

اولیای حق و قوانین الهی، هر کدام یکی از میزان های سنجشند، و از این گذشته، تنوع صفات و اعمال آدمی ایجاب می کند، هر کدام را با میزانی بسنجند، و الگوها و ترازهای سنجش متفاوت باشد.

«راغب» در «مفردات» می گوید: «میزان در قرآن مجید، گاهی به صورت مفرد، و گاه به صورت جمع آمده، در صورت اول، ناظر به کسی است که حساب می کند، یعنی خداوند یکتا، و در صورت دوم، ناظر به حساب شوندگان است».

بعضی از مفسران نیز گفته اند: «موازین» جمع «موزون» است، یعنی عملی که آن را وزن می کنند، بنابراین سنگین و سبک بودن موازین، به معنی سنگین و سبک بودن خود اعمال است، نه سبک و سنگین بودن ترازوها.(۱)

البته، نتیجه هر دو یکی است، ولی از دو راه مختلف.(۲)

تعبیر به عِیْشَةٍ راضِیَةٍ: «زندگی خشنود» تعبیر بسیار جالب و رسائی است از زندگی پر نعمت و سراسر آرامش بهشتیان در قیامت، این زندگی آن قدر رضایت بخش است، که گوئی خودش «راضی» است، یعنی به جای این که «مرضیهٔ» گفته شود، برای تأکید هر چه بیشتر، به جای اسم مفعول، «اسم فاعل» به کار رفته است.(۳)

و این امتیاز بزرگ، مخصوص زندگی آخرت است; چرا که زندگی دنیا هر قدر مرفه، پر نعمت، توأم با امن و امان و رضایت و خشنودی باشد، باز از عوامل ناخشنودی خالی نیست، تنها زندگی آخرت است که سراسر رضایت،

---

۱ ـ این معنی را «زمخشری» در «کشّاف» و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» و «ابوالفتوح رازی» در تفسیرش به عنوان یکی از دو احتمال در معنی «موازین» ذکر کرده اند.

۲ ـ در این زمینه شرح بیشتری در ذیل آیات ۸ و ۹ سوره «اعراف»، جلد ٦، صفحه ۹۰، و همچنین ذیل آیه ۱۰۵ «کهف»، جلد ۱۲، صفحه ٥٦٧، و ذیل آیه ۱۰۲ سوره «مؤمنون»، جلد ١٤، صفحه ۳۲۸، ذکر کرده ایم.

۳ ـ بعضی نز «راضیهٔ» را به معنی (ذات رضا) دانسته اند، یا این که چیزی در تقدیر می گیرند، و می گویند: منظور رضایت صاحبان آنها است، ولی تفسیری که در بالا ذکر شد از همه مناسب تر است.

خشنودی، آرامش، امنیت و مایه جمعیت خاطر می باشد.

تعبیر به «أُمّ» در جمله «فَأُمُّهُ هاوِيَةٌ» به خاطر این است که: «أُمّ» به معنی «مادر» است، و می دانیم: مادر پناهگاهی است برای فرزندان که در مشکلات به او پناه می برند، و نزد او می مانند، و در اینجا اشاره به این است که: این گنهکاران خفیف المیزان، محلی برای پناه گرفتن جز دوزخ نمی یابند، وای به حال کسی که پناهگاهش «جهنم» باشد!

بعضی نیز گفته اند: معنی «أُمّ» در اینجا «مغز» است; زیرا عرب به مغز سر «أُمُّ الرّأس» می گوید، بنابراین معنی آیه چنین می شود: آنها را با سر در جهنم می افکنند، ولی این احتمال بعید به نظر می رسد; زیرا در این صورت آیه بعد: وَ ما أَدْراکَ ماهِيَه: «تو چه می دانی آن چیست»؟، مفهوم درستی نخواهد داشت.

«هاوِيَةٌ» از ماده «هُوِيّ» به معنی افتادن و سقوط کردن است، و آن یکی از نام های «دوزخ» می باشد; چرا که گنهکاران در آن سقوط می کنند، و نیز اشاره به عمق آتش دوزخ است.

و اگر «أُمّ» را در اینجا به معنی «مغز» بگیریم، «هاویة» به معنی سقوط کننده می باشد، ولی تفسیر اول صحیح تر و مناسب تر به نظر می رسد.

«حامِيَةٌ» از ماده «حَمْی» (بر وزن نفی) به معنی شدت حرارت است و «حامیة» در اینجا اشاره به سوزندگی فوق العاده آتش دوزخ است.

به هر حال، این جمله که می فرماید: «تو چه می دانی هاویه چیست؟ هاویه آتش سوزان است»، تأکیدی است بر این معنی که، عذاب قیامت و آتش دوزخ فوق تصور همه انسان ها است.

* * *

نکته:

اسباب سنگینی میزان اعمال

بدون شک، ارزش همه اعمال نیک و صالحات یکسان نیست، و با هم تفاوت زیادی دارند، به همین جهت، در روایات مختلف اسلامی، روی پاره ای از اعمال خیر، تکیه بیشتری شده است، و آنها را اسباب سنگینی میزان و ترازوی عمل در قیامت شمرده اند.

از جمله در حدیثی، از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می خوانیم که: در تفسیر «لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ» فرمود: یَعْنِی بِوَحْدانِیَّتِهِ، لا یَقْبَلُ اللّهُ الأعْمالَ اِلاَّ بِها، وَ هِیَ کَلِمَةُ التَّقْوی یَثْقُلُ اللّهُ بِهَا الْمَوازِیْنَ یَوْمَ الْقِیامَةِ:

«لا اله الا اللّه اشاره به وحدانیت خداوند است و هیچ عملی بدون آن پذیرفته نمی شود، و این، کلمه تقوا است، که ترازوی سنجش اعمال را در قیامت سنگین می کند».(۱)

در حدیث دیگری، از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) درباره شهادت به وحدانیت خداوند و نبوت پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آمده است: خَفَّ مِیزانٌ تُرْفَعانِ مِنْهُ وَ ثَقُلَ مِیزانٌ تُوضَعانِ فِیه: «ترازوی سنجشی که شهادتین از آن برداشته شود، سبک است، و میزانی که شهادتین در آن گذارده شود، سنگین است».(۲)

و در حدیثی، از امام باقر(علیه السلام) یا امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: ما فِی الْمِیزانِ شَیْءٌ أثْقَلُ مِنَ الصَّلاةِ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد: «در میزان عمل، چیزی سنگین تر از درود فرستادن بر محمّد و آل محمّد نیست».

و در ذیل روایت می فرماید: «افرادی در قیامت در پای میزان عمل قرار

---

۱ و ۲ ـ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ٦٥٩، حدیث ۱۲ و ۸.

می گیرند که کفه اعمالشان سبک است، سپس درود بر محمّد و آل محمّد را در آن می نهند و سنگین می شود».(۱)

جالب این که: در حدیثی، از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم: مَنْ کانَ ظاهِرُهُ أَرْجَحَ مِنْ باطِنِهِ خَفَّ مِیزانُهُ!: «هر کس ظاهرش از باطنش بهتر باشد، میزان عملش در قیامت سبک خواهد بود»!.(۲)

این بحث را با سخنی از «سلمان فارسی» که در حقیقت، چکیده وحی و سنت است، پایان می دهیم، در این کلام می خوانیم: «کسی از طریق تحقیر، به سلمان گفت: تو کیستی؟ و چیستی؟ ارزشی نداری، «سلمان» در پاسخ گفت:

أَمّا أَوَّلِی وَ أَوَّلُکَ فَنُطْفَةٌ قَذِرَةٌ وَ أَمّا آخِرِی وَ آخِرُکَ فَجِیفَةٌ مُنْتِنَةٌ فَإِذا کانَ یَوْمُ الْقِیامَةِ، وَ نُصِبَتِ الْمَوازِینُ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَهُوَ الْکَرِیمُ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ فَهُوَ اللَّئِیمُ:

«اما آغاز وجود من و تو نطفه آلوده ای بوده، و پایان من و تو مرداری گندیده بیش نیست، هنگامی که روز قیامت فرا رسد و ترازوهای سنجش اعمال نصب گردد، هر کس ترازوی عملش سنگین بود، شریف و بزرگوار است، و هر کس ترازوی عملش سبک بود، پست و لئیم است».(۳)

* * *

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ٦٥٩، حدیث ۷.

۲ ـ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ٦٦٠، حدیث ۱۳.

۳ ـ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ٦٦٠، حدیث ١٤

خداوندا! ترازوی عمل ما را با محبت محمّد و آل محمّد سنگین فرما!
پروردگارا! وصول به «عیشهٔ راضیهٔ» جز با لطف تو میسور نیست، خودت در این راه به ما کمک کن!
بارالها! آتش دوزخت سخت سوزان است و ما را تاب تحمل نیست، آن را با آب مرحمت و کرمت بر ما خاموش گردان!

آمِیْنَ یا رَبَّ الْعالَمِیْنَ

پایان سوره قارعه(۱)

۱ ـ تصحیح: ۱۵ / ۳ / ۱۳۸۳.

سوره تکـاثر

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۸ آیه است

محتوای سوره تکاثر

بسیاری از مفسران معتقدند: این سوره در «مکّه» نازل شده، بنابراین سخنی که درباره تفاخر در آن آمده، قاعدتاً مربوط به قبائل قریش است که با امور موهومی بر یکدیگر فخر و مباهات می کردند.

ولی بعضی ـ مانند مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» ـ معتقدند: در «مدینه» نازل شده، و آنچه از تفاخر در آن آمده، ناظر به یهود یا دو طائفه از انصار است، ولی مکی بودن سوره با توجه به شباهت زیادی که با سوره های «مکّی» دارد، صحیح تر به نظر می رسد.

محتوای این سوره در مجموع، نخست، سرزنش و ملامت افرادی است که بر اساس یک سلسله مطالب موهوم بر یکدیگر تفاخر می کردند.

پس از آن، هشداری نسبت به مسأله معاد، قیامت و آتش دوزخ.

و سرانجام، هشداری در زمینه مسأله سؤال و بازپرسی از نعمت ها می دهد.

نام این سوره از آیه اول آن گرفته شده.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

و در فضیلت تلاوت آن، در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَها لَمْ یُحاسِبْهُ اللّهُ بِالنَّعِیمِ الَّذِی أَنْعَمَ عَلَیْهِ فِی دارِ الدُّنْیا، وَ أُعْطِیَ مِنَ الأَجْرِ کَأَنَّما قَرَأَ أَلْفَ آیَةٍ:

«کسی که آن را بخواند، خداوند در برابر نعمت هائی که در دنیا به او داده، او را مورد حساب قرار نمی دهد و پاداشی به او داده می شود که گوئی هزار آیه قرآن را تلاوت کرده است».(۱)

و در حدیثی، از امام صادق(علیه السلام) آمده است: «خواندن این سوره در نمازهای فریضه و نافله، ثواب شهادت شهیدان دارد».(۲)

بدیهی است، این همه ثواب از آن کسی است که آن را بخواند و در برنامه زندگی به کار گیرد، و روح و جان خود را هماهنگ با آن سازد.

* * *

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۳۲.

۲ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۳۲ (با تلخیص).

۱ أَلْهاكُمُ التَّكاثُرُ
۲ حَتّى زُرْتُمُ الْمَقابِرَ
۳ كَلاّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ
٤ ثُمَّ كَلاّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ
٥ كَلاّ لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقينِ
٦ لَتَرَوُنَّ الْجَحيمَ
۷ ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَيْنَ الْيَقينِ
۸ ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذ عَنِ النَّعيمِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ ـ افزون طلبی شما را به خود مشغول داشته است.

۲ ـ تا آنجا که به دیدار قبرها رفتید (و به آن قبور افتخار کردید).

۳ ـ چنین نیست (آری) به زودی خواهید دانست!

٤ ـ باز چنان نیست; به زودی خواهید دانست.

٥ ـ قطعاً چنان نیست; اگر شما علم الیقین (به آخرت) داشتید (افزون طلبی شما را از خدا غافل نمی کرد)!

٦ ـ قطعاً شما جهنم را خواهید دید!
٧ ـ سپس (با ورود در آن) آن را به عین الیقین مشاهده خواهید کرد.
٨ ـ سپس در آن روز (همه شما) از نعمت هائی که داشته اید بازپرسی خواهید شد!

شأن نزول:
همان گونه که اشاره کردیم، مفسران معتقدند: این سوره درباره قبائلی نازل شد که بر یکدیگر تفاخر می کردند، و با کثرت نفرات و جمعیت، یا اموال و ثروت خود، بر یکدیگر مباهات می نمودند، تا آنجا که برای بالا بردن آمار نفرات قبیله، به گورستان می رفتند و قبرهای مردگان هر قبیله را می شمردند!.
ولی، بعضی آن را ناظر به دو قبیله از قبائل «قریش» در «مکّه» می دانند، و بعضی دو قبیله از قبائل انصار پیامبر(صلی الله علیه وآله) در «مدینه» و بعضی تفاخر «یهود» را بر دیگران، هر چند «مکّی» بودن آن صحیح تر به نظر می رسد.
اما، مسلّم است که این شان نزول ها هر چه باشد، هرگز مفهوم آیه را محدود نمی کند.
* * *
تفسیر:
بلای تکاثر و تفاخر!
در این آیات، نخست با لحنی ملامت بار می فرماید: «تفاخر و مباهات بر یکدیگر، شما را از خدا و قیامت به خود مشغول داشت» (أَلْهاكُمُ التَّكاثُرُ).
* * *
«تا آنجا که به زیارت و دیدار قبرها رفتید، و قبور مردگان خود را برشمردید» (حَتّى زُرْتُمُ الْمَقابِرَ).

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است: «تکاثر» و «تفاخر» آن چنان آنها را به خود مشغول داشته، که تا لحظه ورود در قبر نیز ادامه دارد.

ولی معنی اول با تعبیر «زُرْتُمُ الْمَقابِرَ» و همچنین شأن نزول ها و خطبه «نهج البلاغه» که به خواست خدا بعداً به آن اشاره می شود، سازگارتر است.

«أَلْهاكُم» از ماده «لهو» به معنی سرگرم شدن به کارهای کوچک و غافل ماندن از اهداف و کارهای مهم است، «راغب» در «مفردات» می گوید: «لهو» چیزی است که انسان را به خود مشغول داشته، و از مقاصد و اهدافش بازمی دارد.

«تکاثر» از ماده «کثرت» به معنی تفاخر، مباهات و فخرفروشی بر یکدیگر است.(۱)

«زُرْتُم» از ماده «زیارة» و «زَوْر» (بر وزن قول) در اصل، به معنی قسمت بالای سینه است، سپس به معنی ملاقات کردن و روبرو شدن به کار رفته است، و «زَوَر» (بر وزن سفر) به معنی کج شدن قسمت بالای سینه است، و از آنجا که دروغ نوعی انحراف از حق است، به آن، «زُور» (بر وزن کور) اطلاق می شود.

«مَقابِر» جمع «مقبرة» به معنی محل قبر میت است، و زیارت کردن مقابر در اینجا یا کنایه از مرگ است، (طبق بعضی از تفاسیر) و یا به معنی رفتن به سراغ قبرها برای شماره کردن و تفاخر نمودن (طبق تفسیر مشهور).

و همان گونه که گفتیم: معنی دوم صحیح تر به نظر می رسد، و یکی از شواهد آن سخنی است که از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در این زمینه در «نهج البلاغه» آمده است که بعد از تلاوت «أَلْهاكُمُ التَّكاثُرُ حَتّى زُرْتُمُ الْمَقابِرَ» فرمود: یا لَهُ

---

۱ ـ در استعمالات روزمره فارسی «تکاثر» به معنی ثروت اندوزی استعمال می شود، در حالی که این معنی در ریشه لغوی آن نیست، ولی در بعضی از روایات که بعداً به آن اشاره می کنیم، چنین استعمالی آمده است.

مَراماً ما أبْعَدَهُ؟ وَ زَوْراً ما أغْفَلَهُ؟ وَ خَطَراً ما أفْظَعَهُ؟

لَقَدْ اِسْتَخلَوا مِنْهُمْ أیَّ مُدَّکِر وَ تَناوَشُوهُمْ مِنْ مَکان بَعِیْد.

أ فَبِمَصارِعِ آبَائِهِمْ یَفْخَرُونَ؟ أمْ بِعَدِیدِ الْهَلْکی یَتَکاثَرُونَ؟ یَرْتَجِعُونَ مِنْهُمْ أجْساداً خَوَتْ، وَ حَرَکات سَکَنَتْ؟

وَ لاَنْ یَکُونُوا عِبَراً أحَقُّ مِنْ أنْ یَکُونُوا مُفْتَخَراً!:

«شگفتا! چه هدف بسیار دوری؟ و چه زیارت کنندگان غافلی؟ و چه افتخار موهوم و رسوائی؟!

به یاد استخوان پوسیده کسانی افتاده اند که سال ها است خاک شده اند، آن هم چه یادآوری؟ با این فاصله دور، به یاد کسانی افتاده اند که سودی به حالشان ندارند.

آیا به محل نابودی پدران خویش افتخار می کنند؟ و یا با شمردن تعداد مردگان و معدومین، خود را بسیار می شمرند؟ آنها خواهان بازگشت اجسادی هستند که تار و پودشان از هم گسسته، و حرکاتشان به سکون مبدل شده.

این اجساد پوسیده، اگر مایه عبرت باشند، سزاوارتر است تا موجب افتخار گردند»!.(۱)

این خطبه که تنها به قسمتی از آن در اینجا اشاره کردیم، به قدری تکان دهنده، گویا و صریح است، که «ابن ابی الحدید معتزلی» می گوید:

من به کسی که همه امت ها به او سوگند یاد می کنند، قسم می خورم که از پنجاه سال پیش تاکنون بیش از هزار بار این خطبه را خوانده ام، و در هر بار در درون قلبم لرزش و ترس و پند و موعظه تازه ای پدید آمده، و در روحم به سختی اثر گذارده، اعضاء و جوارحم به لرزه افتاده، هرگز نشده که در آن تأمل کنم، جز

---

۱ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ۲۲۱.

این که در آن حال به یاد مرگ خانواده، بستگان و دوستانم افتاده ام و درست برایم مجسم شده که: من، همانم که امام(علیه السلام) توصیف فرموده است.

چقدر واعظان، خطبا، گویندگان و افراد فصیح در این باره سخن گفته اند، و من گوش فرا داده ام! و در سخنان آنها دقت کرده ام، ولی در هیچ یک تأثیر سخن امام(علیه السلام) را نیافته ام!.

این تأثیری که سخن او در قلب من می گذارد، یا از ایمانی سرچشمه می گیرد که به گوینده آن تعلق دارد، و یا نیت، یقین و اخلاص او سبب شده است که این چنین در ارواح نفوذ کند، و در قلوب جایگزین شود».(۱)

وی در قسمت دیگری از سخنانش می گوید: یَنْبَغِی لَوْ اِجْتَمَعَ فُصَحاءُ الْعَرَبِ قاطِبَةً فِی مَجْلِس وَ تَلی عَلَیْهِمْ أَنْ یَسْجُدُوا لَهُ!: «سزاوار است اگر فصحاء عرب همگی در مجلسی اجتماع کنند و این خطبه برای آنها خوانده شود در برابر آن سجده کنند».

و در همین جا اشاره به گفتار «معاویه» درباره فصاحت امیرمؤمنان علی(علیه السلام)می کند که می گوید: وَ اللّهِ ما سَنَّ الْفَصاحَةَ لِقُرَیْش غَیْرُهُ: «به خدا هیچ کس فصاحت را برای قریش غیر او پایه گذاری نکرد»!

* * *

در آیه بعد، آنها را با این سخن مورد تهدید شدید قرار داده، می فرماید: «چنین نیست که شما می پندارید و با آن تفاخر می کنید، شما به زودی نتیجه این تفاخر موهوم خود را خواهید دانست» (کَلاّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ).

* * *

باز برای تأکید می افزاید: «سپس چنین نیست که شما می پندارید، به زودی

---

۱ ـ «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۱۱، صفحه ۱۵۳.

خواهید دانست» (ثُمَّ كَلاَّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ).

جمعی از مفسران این دو آیه را تکرار و تأکید یک مطلب دانسته اند، که هر دو به صورت سربسته از عذاب هائی که در انتظار این مستکبران متفاخر است، خبر می دهد.

در حالی که بعضی دیگر، اولی را اشاره به عذاب قبر و برزخ که انسان بعد از مرگ، با آن روبرو می شود دانسته اند، و دومی را اشاره به عذاب قیامت.

در حدیثی، از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) آمده است: ما زِلْنا نَشُکُّ فِی عَذابِ الْقَبْرِ حَتّی نَزَلَتْ اَلْهاکُمُ التَّکاثُرُ، اِلی قَوْلِهِ کَلاَّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ، یُرِیْدُ فِی الْقَبْرِ، ثُمَّ کَلاَّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ، بَعْدَ الْبَعْثِ:

«گروهی از ما پیوسته درباره عذاب قبر در شک بودند، تا این که سوره «الهاکم التکاثر» نازل شد، تا آنجا که فرمود: «کلا سوف تعلمون» منظور از آن عذاب قبر است، سپس فرمود: «ثم کلا سوف تعلمون» منظور عذاب قیامت است».(۱)

در تفسیر «کبیر فخر رازی» این مطلب از یکی از یاران علی(علیه السلام) به نام «زر بن جیش» نقل شده که می گوید: ما از عذاب قبر در شک بودیم، تا از علی(علیه السلام)شنیدیم که می فرمود: «این آیه دلیل بر عذاب قبر است».(۲)

* * *

سپس می فرماید: «این چنین نیست که شما تفاخر کنندگان می پندارید اگر شما به آخرت ایمان داشتید و با علم الیقین آن را می دانستید هرگز به سراغ این امور نمی رفتید و تفاخر و مباهات به این مسائل باطل نمی کردید» (كَلاَّ لَوْ تَعْلَمُونَ

---

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ٥۳٤.

۲ ـ تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۲، صفحه ۷۸.

عِلْمَ الْيَقينِ).(۱)

* * *

باز برای تأکید و انذار بیشتر می افزاید: «شما قطعاً جهنم را خواهید دید» (لَتَرَوُنَّ الْجَحيمَ).

* * *

«سپس با ورود در آن، آن را به عین الیقین مشاهده خواهید کرد» (ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَيْنَ الْيَقينِ).

* * *

«سپس در آن روز همه شما قطعاً از نعمت هائی که داشته اید سؤال خواهید شد» (ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذ عَنِ النَّعيمِ).

باید در آن روز، روشن سازید که این نعمت های خداداد را در چه راهی مصرف کرده اید؟ و از آنها برای اطاعت الهی یا معصیتش کمک گرفته اید، یا نعمت ها را ضایع ساخته، هرگز حق آن را ادا ننموده اید؟

* * *

نکته ها:

۱ ـ سرچشمه تفاخر و فخرفروشی

از آیات فوق استفاده می شود: یکی از عوامل اصلی تفاخر، تکاثر و فخر فروشی، همان جهل و نادانی نسبت به پاداش و کیفر الهی و عدم ایمان به معاد است.

از این گذشته، جهل انسان به ضعف ها و آسیب پذیری هایش، به آغاز

---

۱ ـ بعضی معتقدند: واژه «كَلاّ» در این گونه موارد برای تأکید و به معنی «حقاً» می باشد، این سخن را «طبرسی» در «مجمع البیان» نقل می کند و می گوید: «اَلْعَرَبُ تُؤَكِّدُ بِكَلاّ وَ حَقّاً».

پیدایش و سرانجامش، از عوامل دیگر این کبر و غرور و تفاخر است، به همین دلیل، قرآن مجید برای درهم شکستن این تفاخر و تکاثر، سرگذشت اقوام پیشین را در آیات مختلف بازگو می کند، که چگونه اقوامی با داشتن امکانات و قدرت فراوان، با وسائل ساده ای نابود شده اند:

با وزش بادها، با یک جرقه آسمانی (صاعقه)، با یک زمین لرزه، با نزول باران بیش از حدّ، خلاصه، با «آب»، «باد»، «خاک» و گاه با «سجّیل» و «پرندگان کوچک»، نابود شدند و از میان رفتند.

با این حال، این همه تفاخر و غرور برای چیست؟!.

عامل دیگری برای این امر، همان احساس ضعف و حقارت ناشی از شکست ها است که افراد برای پوشاندن شکست های خود، پناه به تفاخر و فخرفروشی می برند، لذا در حدیثی، از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: مَا مِنْ رَجُل تَکَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلاّ لِذِلَّهٍ وَجَدَها فِی نَفْسِهِ: «هیچ کس تکبر و فخرفروشی نمی کند، مگر به خاطر ذلتی که در نفس خود می یابد».(۱)

و هنگامی که احساس کند به حدّ کمال رسیده است، نیازی به این تفاخر نمی بیند.

در حدیث دیگری، از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم: ثَلاثَهٌ مِنْ عَمَلِ الْجاهِلِیَّهِ: الْفَخْرُ بِالأَنْسابِ، وَ الطَّعْنُ فِی الأَحْسابِ، وَ الاِسْتِسْقاءُ بِالأَنْواءِ:

«سه چیز است که از عمل جاهلیت است: تفاخر به نسب، و طعن در شخصیت و شرف خانوادگی افراد، و درخواست باران به وسیله ستارگان».(۲)

در حدیث دیگری، از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) می خوانیم: أَهْلَکَ النّاسَ اثْنانِ:

---

۱ ـ «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۳۶، باب الکبر، حدیث ۱۷.

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۲۹۱، حدیث ۱۵.

خَوْفُ الْفَقْرِ، وَ طَلَبُ الْفَخْرِ: «دو چیز مردم را هلاک کرده: ترس از فقر (که انسان را وادار به جمع مال از هر طریق و با هر وسیله می کند) و تفاخر».(۱)

به راستی، از مهمترین عوامل حرص، بخل، دنیاپرستی و رقابت های مخرب و بسیاری از مفاسد اجتماعی، همین ترس بی دلیل از فقر و تفاخر و برتری جوئی در میان افراد و قبائل و امت ها است.

لذا در حدیثی، از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: ما أَخْشی عَلَیْکُمُ الْفَقْرَ وَ لکِنْ أَخْشی عَلَیْکُمُ التَّکاثُرَ: «من از فقر بر شما نمی ترسم، ولی از تکاثر بیم دارم».(۲)

«تکاثر» همان گونه که قبلاً اشاره کردیم، در اصل، به معنی تفاخر است، ولی گاه به معنی فزون طلبی و جمع مال آمده، چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)می خوانیم:

اَلتَّکاثُرُ، (فِی) الأَمْوالِ جَمْعُها مِنْ غَیْرِ حَقِّها، وَ مَنْعُها مِنْ حَقِّها، وَ شَدُّها فِی الأَوْعِیَةِ: «تکاثر، جمع آوری اموال از طرق نامشروع، و خودداری از ادای حق آن و بستن آنها در خزینه ها و صندوق ها است».(۳)

این بحث دامنه دار را با حدیث پر معنایی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پایان می دهیم، او در تفسیر «الهاکم التکاثر» فرمود:

یَقُولُ ابْنُ آدَمَ مالِیْ مالِی، وَ مالَکَ مِنْ مالِکَ إِلاّ ما أَکَلْتَ فَأَفْنَیْتَ أَوْ لَبِسْتَ فَأَبْلَیْتَ أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَمْضَیْتَ: «انسان می گوید: مال من! مال من! در حالی که مال تو تنها همان غذائی است که می خوری، و لباسی است که می پوشی، و صدقاتی که در راه خدا انفاق می کنی»!(٤)

و این نکته ای است بسیار جالب، که بهره هر کس از اموال فراوانی که جمع

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۲۹۰، حدیث ۱۲.

۲ ـ «درّ المنثور»، جلد ٦، صفحه ۳۸۷.

۳ ـ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ٦٦۲، حدیث ۸.

٤ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۳٤.

آوری می کند، و گاه کمترین دقتی در حلال و حرام بودن آن ندارد، چیزی جز همان مختصری که می خورد، می نوشد و می پوشد، و یا در راه خدا انفاق می کند، نیست، و می دانیم: آنچه را شخصاً مصرف می کند، ناچیز است و چه بهتر که از طریق انفاق، بهره خود را بیشتر کند.

* * *

۲ ـ یقین و مراحل آن

«یقین» نقطه مقابل «شک» است، همان گونه که «علم» نقطه مقابل «جهل» است، و به معنی وضوح و ثبوت چیزی آمده است، و طبق آنچه از اخبار و روایات استفاده می شود، به مرحله عالی ایمان، «یقین» گفته می شود، امام باقر(علیه السلام)فرمود: «ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است، و تقوا یک درجه از ایمان بالاتر، و یقین یک درجه برتر از تقوا است»، سپس افزود: وَ لَمْ یُقْسَمْ بَیْنَ النّاسِ شَیْءٌ أَقَلَّ مِنَ الْیَقِین: «در میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است»!.

راوی سؤال می کند: یقین چیست؟ می فرماید: التَّوَکُّلُ عَلَی اللّه، وَ التَّسْلِیمُ لِلّهِ، وَ الرِّضا بِقَضاءِ اللّه، وَ التَّفْوِیضُ إِلَی اللّهِ!: «حقیقت یقین، توکل بر خدا، تسلیم در برابر ذات پاک او، رضا به قضای الهی، و واگذاری تمام کارهای خویش به خداوند است».(۱)

برتری مقام یقین از مقام تقوا و ایمان و اسلام، چیزی است که در روایات دیگر نیز روی آن تأکید شده است.(۲)

در حدیث دیگری، از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: مِنْ صِحَّةِ یَقِینِ الْمَرْأِ الْمُسْلِمِ أَنْ لا یُرْضِیَ النّاسَ بِسَخَطِ اللّهِ، وَ لا یَلُومَهُمْ عَلی ما لَمْ یُؤْتِهِ اللّهُ... إِنَّ

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۸، حدیث ٤.

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۵ ـ ۱۳۷.

اللّهَ بِعَدْلِهِ وَ قِسْطِهِ جَعَلَ الرَّوْحَ وَ الرّاحَةَ فِی الْیَقِینِ وَ الرِّضا وَ جَعَلَ الْهَمَّ وَ الْحَزَنَ فِی الشَّکِّ وَ السَّخَطِ:

«از نشانه های صحت یقین مردم مسلمان این است که: مردم را با خشم الهی از خود خشنود نکند، و آنها را بر چیزی که خداوند به او نداده است، ملامت ننماید (آنها را مسؤول محرومیت خود نشمارد)... خداوند به خاطر عدل و دادش، آرامش و راحت را در یقین و رضا قرار داده، و اندوه و حزن را در شک و ناخشنودی»!

از این تعبیرات، و تعبیرات دیگر به خوبی استفاده می شود: وقتی انسان به مقام یقین می رسد، آرامش خاصی سراسر قلب و جان او را فرا می گیرد.

ولی با این حال، برای یقین مراتبی است که در آیات فوق و آیه ۹۵ سوره «واقعه»: «اِنَّ هذا لَهُوَ حَقُّ الْیَقِیْنِ» به آن اشاره شده است و آن سه مرحله است.(۱)

۱ ـ علم الیقین، و آن این است که: انسان از دلائل مختلف به چیزی ایمان آورد، مانند کسی که با مشاهده دود، ایمان به وجود آتش پیدا می کند.

۲ ـ عین الیقین، و آن در جائی است که: انسان به مرحله مشاهده می رسد و با «چشم» خود مثلاً آتش را مشاهده می کند.

۳ ـ حق الیقین، و آن همانند کسی است که: وارد در آتش شود و سوزش آن را لمس کند، و به صفات آتش متصف گردد، و این بالاترین مرحله یقین است.

«محقق طوسی» در یکی از سخنان خود می گوید: «یقین» همان اعتقاد جازم مطابق و ثابت است، که زوال آن ممکن نیست، و در حقیقت از دو علم ترکیب یافته، علم به معلوم، و علم به این که خلاف آن علم محال است، و دارای چند مرتبه است: «علم الیقین»، «عین الیقین» و «حق الیقین».(۲)

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۴۳.

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۴۳.

در حقیقت، مرحله اول جنبه عمومی دارد، مرحله دوم، برای پرهیزگاران است و مرحله سوم، مخصوص خاصان و مقربان.

لذا، در حدیثی آمده است: خدمت پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) عرض کردند: شنیده ایم بعضی از یاران عیسی(علیه السلام) روی آب راه می رفتند؟! فرمود: لَوْ کانَ یَقِیْنُهُ أَشَدَّ مِنْ ذلِکَ لَمَشی عَلَی الْهَواءِ: «اگر یقینش از آن محکم تر بود، بر هوا راه می رفت»!

مرحوم «علامه طباطبائی» بعد از ذکر این حدیث، می افزاید: همه چیز بر محور یقین به خداوند سبحان، و محو کردن اسباب جهان تکوین از استقلال در تأثیر، دور می زند، بنابراین، هر قدر اعتقاد و ایمان انسان به قدرت مطلقه الهیه بیشتر گردد، اشیاء جهان به همان نسبت در برابر او مطیع و منقاد خواهند شد.(۱)

و این است رمز رابطه یقین و تصرف خارق العاده در عالم آفرینش.

* * *

۳ ـ همگی دوزخ را مشاهده می کنند!

جمله «لَتَرَوُنَّ الْجَحِیْم» دارای دو تفسیر است:

نخست این که: منظور مشاهده دوزخ در آخرت است، که مخصوص کفار، و یا برای عموم جن و انس است; چرا که طبق بعضی آیات قرآن همگی از کنار جهنم باید بگذرند.

دیگر این که: منظور مشاهده آن با شهود قلبی در همین عالم دنیا است، و در این صورت، این جمله جواب قضیه شرطیه است، می فرماید: «اگر شما «علم الیقین» می داشتید «جهنم» را در همین جهان با چشم دل مشاهده می کردید» چرا که می دانیم: بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده اند و وجود خارجی دارند.

ولی، همان گونه که قبلاً نیز اشاره کرده ایم، تفسیر اول با آیات بعد که سخن از

---

۱ ـ «المیزان»، جلد ٦، صفحه ۲۰۰ (ذیل آیه ۱۰۵ سوره «مائده»).

روز قیامت می گوید مناسب تر است، بنابراین یک قضیه قطعی و غیر مشروط است.

* * *

٤ ـ در قیامت از چه نعمت هائی سؤال می شود؟

در آخرین آیه این سوره خواندیم: مسلماً همه شما روز قیامت از نعمت ها بازپرسی خواهید شد.

بعضی گفته اند: منظور از این نعمت، «سلامت» و «فراغت خاطر» است.

و بعضی آن را «تندرستی» و «امنیت» می دانند.

و بعضی همه نعمت ها را مشمول آیه شمرده اند.

در حدیثی، از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) می خوانیم: النَّعِیْمُ الرُّطَبُ، وَ الْماءُ الْبارِدُ: «نعیم، رطب و آب خنک است»!

در حالی که، در حدیث دیگری می خوانیم: «ابو حنیفه» از امام صادق(علیه السلام)درباره تفسیر این آیه سؤال کرد، امام(علیه السلام) سؤال را به او برگردانده، فرمود: «نعیم به عقیده تو چیست»؟

عرض کرد: غذا است و طعام و آب خنک.

فرمود: «اگر خدا بخواهد تو را روز قیامت در پیشگاهش نگه دارد تا از هر لقمه ای که خورده ای، و هر جرعه ای که نوشیده ای، از تو سؤال کند، باید بسیار در آنجا بایستی»!

عرض کرد: «پس نعیم چیست»؟

فرمود: «ما اهل بیت هستیم که خداوند به وسیله وجود ما به بندگانش نعمت داده، و به وسیله ما میان آنها بعد از اختلاف، الفت بخشیده، دل های آنان را به وسیله ما به هم پیوند داده، و برادر خود ساخته، بعد از آن که دشمن یکدیگر بودند، و به وسیله ما آنها را به اسلام هدایت کرده... آری، نعیم همان پیامبر(صلی الله علیه وآله) و

خاندان او است».(۱)

تفسیر این روایاتِ ظاهراً مختلف، چنین است: «نعیم» یک معنی بسیار گسترده دارد که همه مواهب الهی را اعم از «معنوی» مانند: دین، ایمان، اسلام، قرآن و ولایت، و انواع نعمت های «مادی» را اعم از فردی و اجتماعی شامل می شود، منتها نعمت هائی که اهمیت بیشتری دارند مانند: نعمت «ایمان و ولایت» بیشتر از آنها سؤال می شود، که آیا حق آنها ادا شده یا نه؟ و ظاهراً روایاتی که نعمت های مادی را از شمول این آیه نفی می کند، ناظر به این معنی است که، شما نباید مصداق های مهمتر را رها کرده، به مصداق های کوچک تر روی آورید، و در حقیقت، هشداری است به مردم، در زمینه سلسله مراتب مواهب و نعمت های الهی و این که در برابر آنها مسئولیت سنگین دارند.

و چگونه ممکن است از این نعمت ها سؤال نشود، در حالی که سرمایه های بزرگی هستند که در اختیار بشر قرار داده شده، و باید از هر کدام دقیقاً قدردانی کنند و شکر آن را به جای آورند، و در موارد خود صرف کنند.

* * *

خداوندا! نعمت های بی پایانت مخصوصاً نعمت ایمان و ولایت را بر ما مستدام دار!

پروردگارا! توفیق ادای حق این همه نعمت را به ما مرحمت فرما!

بارالها! بر این نعمت های بزرگ بیفزا و آنها را هرگز از ما سلب مکن!

آمِیْنَ یا رَبَّ الْعالَمِیْنَ

پایان سوره تکاثر(۲)

---

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۳۵.

۲ ـ تصحیح: ۱۶ / ۳ / ۱۳۸۳.

سوره و العصـر

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۳ آیه است

محتوای سوره و العصر

معروف این است: این سوره در «مکّه» نازل شده، هر چند بعضی احتمال «مدنی» بودن آن را نیز داده اند، مقاطعِ کوتاهِ آیاتِ سوره، و لحن آن، نیز شاهد «مکّی» بودن آن است.

جامعیت این سوره، به حدّی است که به گفته بعضی از مفسران، تمام علوم و مقاصد قرآن در این سوره خلاصه شده است، و به عبارت دیگر:

این سوره در عین کوتاه بودن، برنامه جامع و کاملی برای سعادت انسان تنظیم و ارائه نموده است:

نخست، از سوگند پر معنی به «عصر» شروع می شود که تفسیر آن را به زودی خواهید دید.

آن گاه سخن از زیانکار بودن همه انسان ها که در طبیعتِ زندگیِ تدریجی نهفته است به میان می آورد.

سپس فقط یک گروه را از این اصل کلی جدا می کند، آنها که دارای برنامه چهار ماده ای زیر هستند:

ایمان، عمل صالح، سفارش یکدیگر به حق، و سفارش یکدیگر به صبر، و این چهار اصل، در واقع برنامه های اعتقادی، عملی، فردی و اجتماعی اسلام را در برمی گیرد.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

درباره فضیلت تلاوت این سوره، در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ «وَ الْعَصْرِ» فِی نَوافِلِهِ بَعَثَهُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ مُشْرِقاً وَجْهُهُ ضاحِکاً سِنُّهُ قَرِیرَهً عَیْنُهُ حَتَّی یَدْخُلَ الْجَنَّهَ: «هر کس سوره «و العصر» را در نمازهای نافله بخواند، خداوند او را در قیامت برمی انگیزد در حالی که صورتش نورانی، چهره اش، خندان و چشمش (به نعمت های الهی) روشن است، تا داخل بهشت شود»!.(۱)

معلوم است این همه افتخار، سرور و شادمانی از آن کسی است که این اصول چهارگانه را در زندگی خود پیاده کند، نه این که فقط به خواندن قناعت نماید.

* * *

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۳۵.

۱ وَ الْعَصْرِ
۲ إِنَّ الإِنْسانَ لَفی خُسْر
۳ إِلاَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ ـ به عصر سوگند.

۲ ـ که انسان ها همه در زیانند.

۳ ـ مگر آنان که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و به استقامت توصیه نموده اند!

تفسیر:

تنها راه نجات

در ابتدای این سوره، با قَسَم تازه ای روبرو می شویم، می فرماید: «به عصر سوگند»! (وَ الْعَصْرِ).

واژه «عصر» در اصل، به معنی «فشردن» است، و سپس به وقت عصر، اطلاق شده، به خاطر این که: برنامه ها و کارهای روزانه در آن پیچیده، و فشرده

می شود.

آن گاه، این واژه به معنی مطلق «زمان» و دوران تاریخ بشر و یا بخشی از زمان، مانند عصر ظهور اسلام و قیام پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، و امثال آن استعمال شده است، لذا در تفسیر این سوگند، مفسران احتمالات زیادی گفته اند:

۱ ـ بعضی آن را اشاره به همان وقت «عصر» می دانند، به قرینه این که: در برخی دیگر از آیات قرآن به آغاز روز، سوگند یاد شده است مانند: «وَ الضُّحی»(۱)

ـ یا ـ «وَ الصُّبْحِ إِذا أَسْفَر».(۲)

این سوگند به خاطر اهمیتی است که این موقع از روز دارد; چرا که زمان، زمان دگرگونی نظام زندگی و حیات انسان ها است، کارهای روزانه پایان می گیرد، پرندگان و حیوانات به لانه های خود بازمی گردند، خورشید سر در افق مشرق فرو می کشد، و هوا تدریجاً رو به تاریکی می رود.

این دگرگونی، انسان را متوجه قدرت لا یزال الهی ـ که بر این نظام حاکم است ـ می سازد، و در حقیقت، نشانه ای از نشانه های توحید و آیتی از آیات پروردگار است، که شایسته سوگند می باشد.

۲ ـ بعضی دیگر، آن را اشاره به سراسر زمان و تاریخ بشریت دانسته اند، که مملوّ از درس های عبرت، و حوادث تکان دهنده و بیدارگر است، و روی همین جهت، آن چنان عظمتی دارد که شایسته سوگند الهی است.

۳ ـ بعضی، روی قسمت خاصی از این زمان، مانند: عصرِ قیامِ پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) یا عصر قیام مهدی(علیه السلام) که دارای ویژگی و عظمت خاصی در تاریخ بشر بوده و هست، انگشت گذارده، و سوگند را ناظر به آن می دانند.(۳)

---

۱ ـ ضحی، آیه ۱.

۲ ـ مدثر، آیه ۳٤.

۳ ـ در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه «وَ الْعَصْرِ اِنَّ الاِنْسانَ لَفِی خُسْر» فرمود: الْعَصْرُ عَصْرُ خُرُوجِ الْقائِم: «منظور از عصر، عصر قیام حضرت مهدی(علیه السلام) است» (نور الثقلین، ۲

جلد ۵، صفحه ٦٦٦، حدیث ۵».

٤ ـ بعضی نیز، به همان ریشه لغوی این واژه برگشته، و سوگند را ناظر به انواع فشارها و مشکلاتی می دانند که در طول زندگی انسان ها رخ می دهد، آنها را از خواب غفلت بیدار می کند، به یاد خداوند بزرگ می اندازد، و روح استقامت را پرورش می دهد.

۵ ـ بعضی دیگر، آن را اشاره به «انسان های کامل» می دانند، که عصاره عالم هستی و جهان آفرینشند.

٦ ـ بالاخره، بعضی آن را ناظر به «نماز عصر» شمرده اند، به خاطر اهمیت ویژه ای که در میان نمازها دارد، زیرا آنها «صلاة وسطی» را که در قرآن روی آن تأکید خاصی به عمل آورده، نماز عصر می دانند.

با این که تفسیرهای فوق، با هم تضادی ندارد و ممکن است همه در معنی آیه جمع باشد و سوگند به تمام این امور مهم یاد شود، ولی در میان آنها از همه مناسب تر، همان عصر به معنی زمان و تاریخ بشر است; چرا که بارها گفته ایم: سوگندهای قرآن، همواره متناسب با مطلبی است که سوگند به خاطر آن یاد شده، و مسلّم است که خسران انسان ها در زندگی، نتیجه گذشتن زمان عمر آنها است، و یا عصر قیام پیغمبر خاتم(صلی الله علیه وآله)، به خاطر این که: برنامه چهار ماده ای ذیل سوره، در چنین عصری نازل گردیده.

از آنچه گفته شد، عظمت آیات قرآن و گستردگی مفاهیم آن به خوبی روشن می شود، که یک کلمه از آن، تا چه حدّ پر معنی و شایسته تفسیرهای عمیق و گوناگونی است.

* * *

آیه بعد، اشاره به چیزی می کند که این سوگند مهم برای آن یاد شده است،

می فرماید: «به طور مسلّم همه انسان ها در زیانند» (إِنَّ الإِنْسانَ لَفی خُسْر).
سرمایه های وجودی خود را چه بخواهند یا نخواهند، از دست می دهند، ساعات، ایام، ماه ها و سال های عمر به سرعت می گذرد، نیروهای معنوی و مادی تحلیل می رود، و توان و قدرت کاسته می شود.
آری، انسان همانند کسی است که سرمایه عظیمی در اختیار داشته باشد، و بی آن که بخواهد، هر روز بخشی از آن سرمایه ها را از او بگیرند، این طبیعت زندگی دنیا است، طبیعت زیان کردن مداوم!
یک قلب، استعداد معینی برای ضربان دارد، وقتی آن استعداد و توان پایان گرفت، قلب، خود به خود می ایستد، بی آن که عیب و علت و بیماری در کار باشد، و این در صورتی است که، بر اثر بیماری قبلاً از کار نیفتد، همچنین سایر دستگاههای وجودی انسان و سرمایه هایِ استعدادهایِ مختلف او.
«خُسْر» (بر وزن عسر) و «خسران» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: به معنی کم شدن سرمایه است.
گاه به انسان نسبت داده می شود و می گویند: فلان کس زیان کرد.
و گاه به خود عمل، نسبت داده می شود و می گویند: تجارتش زیان کرد، این واژه غالباً در سرمایه های برونی مانند: مال و مقام به کار می رود.
و گاه در سرمایه های درونی مانند: صحت، سلامت، عقل، ایمان و ثواب، و این همان است که خداوند متعال به عنوان خسران مبین: «زیان آشکار» از آن یاد فرموده، آنجا که می گوید: اِنَّ الْخاسِرینَ الَّذینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلیهِمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ أَلا ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبینُ:
«زیانکاران واقعی کسانی هستند سرمایه وجود خود و خانواده خویش را در

قیامت از دست می دهند، بدانید خسران مبین همین است».(۱)-(۲)

«فخر رازی» در تفسیر این آیه، سخنی نقل می کند که حاصلش چنین است: «یکی از بزرگان پیشین می گوید: معنی این سوره را من از مرد یخ فروشی آموختم، او فریاد می زد و می گفت: اِرْحَمُوا مَنْ یَذُوبُ رَأْسُ مالِهِ اِرْحَمُوا مَنْ یَذُوبُ رَأْسُ مالِهِ!:

«به کسی که سرمایه اش ذوب می شود رحم کنید، به کسی که سرمایه اش ذوب می شود رحم کنید»!

پیش خود گفتم، این است معنی «اِنَّ الاِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ» عصر و زمان بر او می گذرد، عمرش پایان می گیرد، و ثوابی کسب نمی کند و در این حال زیانکار است».(۳)

به هر حال، از نظر جهان بینی اسلام، دنیا یک بازار تجارت است، همان گونه که در حدیثی از امام هادی(علیه السلام) علی بن محمّد النقی می خوانیم: الدُّنْیا سُوقٌ رَبِحَ فِیها قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخَرُونَ: «دنیا بازاری است که جمعی در آن سود می برند و جمع دیگری زیان».(٤)

آیه مورد بحث می گوید: همه در این بازار بزرگ زیان می کنند، مگر یک گروهی که برنامه آنها در آیه بعد بیان شده است.

* * *

آری، تنها یک راه برای جلوگیری از این خسران عظیم و زیان قهری و اجباری وجود دارد، فقط یک راه که در آخرین آیه این سوره به آن اشاره شده است، می فرماید: «مگر کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، و

---

۱ ـ «مفردات راغب»، ماده «خسر».

۲ ـ زمر، آیه ۱۵.

۳ ـ تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۲، صفحه ۸۵.

٤ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۲، صفحه ۳٦٦، حدیث ۱ ـ «تحف العقول»، صفحه ۳٦۱ (کلمات امام هادی(علیه السلام)).

یکدیگر را به طرفداری و انجام حق سفارش کردند، و یکدیگر را به صبر و استقامت توصیه نمودند» (إِلاَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ).

و به تعبیر دیگر، چیزی که می تواند جلو این زیان بزرگ را بگیرد و آن را به منفعت و سودی عظیم مبدل کند، آن است که در برابر از دست دادن این سرمایه، سرمایه ای گران بهاتر و ارزشمندتر به دست آورد، که نه تنها جای خالی آن سرمایه پر شود، بلکه ده ها و صدها و هزاران بار از آن بیشتر و بهتر باشد.

هر نفسی که انسان می زند، یک گام به مرگ نزدیک تر می شود، چنان که امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در آن عبارت نورانیش فرمود: نَفَسُ الْمَرْءِ خُطاهُ إِلی أَجَلِهِ: «نفس های انسان گام های او به سوی مرگ است».(۱)

بنابراین، هر ضربانی که قلب انسان می زند، او را یک قدم به پایان عمر نزدیک تر می سازد، و به این ترتیب، باید در برابر این زیان قطعی کاری کرد، که جای خالی پر شود.

گروهی، سرمایه های نفیس عمر و زندگی را از دست می دهند و در برابر آن مالی مختصر یا بسیار، خانه ای محقر یا کاخی زیبا، فراهم می سازند.

گروهی، تمام این سرمایه را برای رسیدن به مقامی از دست می دهند.

و گروه هائی، آن را در مسیر عیش و نوش و لذات زودگذر مادی.

مسلماً، هیچ یک از اینها نمی تواند بهای آن سرمایه عظیم باشد، بهای آن فقط و فقط رضای خدا و مقام قرب او است.

یا همان گونه که امیرمؤمنان علی(علیه السلام) فرموده: إِنَّهُ لَیْسَ لاِ َنْفُسِکُمْ ثَمَنٌ إِلاَّ الْجَنَّةَ فَلا تَبِیعُوها إِلاَّ بِها: «برای وجود شما، بها و قیمتی جز بهشت نیست، مبادا

---

۱ ـ «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۷٤.

آن را به کمتر از آن بفروشید».(۱)

و یا همان گونه که در دعای «ماه رجب» از امام صادق(علیه السلام) آمده است: خابَ الْوافِدُونَ عَلی غَیْرِکَ وَ خَسِرَ الْمُتَعَرِّضُونَ إلاّ لَکَ: «آنها که بر غیر تو وارد شوند، مأیوس خواهند شد، و آنها که به سراغ غیر تو آیند، زیانکارند»!(۲)

و بی جهت نیست که، یکی از نام های قیامت «یوم التغابن» است، همان گونه که در آیه ۹ سوره «تغابن» آمده است: ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ: «آن روز معلوم می شود چه کسانی مغبون شده و زیان کرده اند».

حسن مطلب، و لطف مسأله، اینجا است که: از یکسو، خریدارِ سرمایه هایِ وجود انسان، خداوند بزرگ است: «إنَّ اللّه اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنین...».(۳)

از سوی دیگر، سرمایه های کم را نیز خریداری می کند: «فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَه».(٤)

و از سوی سوم، بهای عظیم در برابر آن می پردازد، و گاه ده برابر و گاه تا هفتصد برابر و گاه بیشتر «فی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاء»(۵) و همان گونه که در دعا وارد شده است: یا مَنْ یَقْبَلُ الْیَسِیرَ وَ یَعْفُو عَنِ الْکَثِیرِ: «ای خدائی که حسنات کم را می پذیری و گناهان بسیار را می بخشی».(٦)

و از سوی چهارم، با این که تمام سرمایه ها را خودش در اختیار گذاشته، آن قدر بزرگوار است که برمی گردد و همان ها را با گران ترین قیمت خریداری می کند!

* * *

---

۱ ـ «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ٤٥٦.

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۹۲، صفحه ۳۸۹، حدیث ۱.

۳ ـ توبه، آیه ۱۱۱.

٤ ـ زلزله، آیه ۷.

۵ ـ بقره، آیه ۲٦۱.

٦ ـ «بحار الانوار»، جلد ۹۲، صفحه ۱۰۰، حدیث ۲.

نکته:

برنامه چهار ماده ای خوشبختی

قابل توجه این که: قرآن برای نجات از آن خسران عظیم، برنامه جامعی تنظیم کرده، که در آن بر چهار اصل تکیه شده است:

اصل اول، در این برنامه، «ایمان» است، که زیربنای همه فعالیت های انسان را تشکیل می دهد; چرا که تلاش های عملی انسان از مبانی فکری و اعتقادی او سرچشمه می گیرد، نه همچون حیوانات که حرکاتشان به خاطر انگیزه های غریزی است.

و به تعبیر دیگر: اعمال انسان تبلوری است از عقائد و افکار او، و به همین دلیل، تمام انبیای الهی، قبل از هر چیز، به اصلاح مبانی عقیدتی امت ها می پرداختند، مخصوصاً با شرک که سرچشمه انواع رذائل، بدبختی ها و پراکندگی ها است، به مبارزه می پرداختند.

جالب این که: «ایمان» در اینجا به طور مطلق ذکر شده است، تا شامل ایمان به همه مقدسات گردد، یعنی: از ایمان به خدا و صفات او گرفته، تا ایمان به قیامت، حساب، جزا، کتب آسمانی، انبیای الهی و اوصیای آنها.

در اصل دوم، به میوه درختِ بارور و پر ثمره ایمان پرداخته، از «اعمال صالح» سخن می گوید. چه تعبیر وسیع و پر محتوائی، آری «صالحات» همان «اعمال شایسته»، نه فقط عبادات، نه تنها انفاق فی سبیل اللّه، نه فقط جهاد در راه خدا، نه تنها کسب علم و دانش، بلکه هر کار شایسته ای که وسیله تکامل نفوس، پرورش اخلاق، قرب الی اللّه و پیشرفت جامعه انسانی در تمام زمینه ها شود.

این تعبیر، حتی کارهای کوچکی همچون برداشتن یک سنگ مزاحم را از

سر راه مردم شامل می شود، تا نجات میلیون ها میلیون انسان از گمراهی و ضلالت و نشر آئین حق و عدالت در تمام جهان.

و اگر در حدیثی، از امام صادق(علیه السلام) «اعمال صالح» به «مواسات و مساوات با برادران دینی» تفسیر شده، از قبیل بیان مصداق روشن است.

ممکن است گاهی اوقات، اعمال صالح از بعضی از انسان های غیر مؤمن سر زند، ولی مسلماً ریشه دار، پایدار و گسترده نیست; چرا که از انگیزه های عمیق الهی سرچشمه نمی گیرد، و از جامعیت برخوردار نیست.

قرآن در اینجا «صالحات» را مخصوصاً به صورت «جمع» آورده، جمعی که با «الف و لام» همراه است، و معنی عموم دارد. و بیانگر این حقیقت است که: راه جلوگیری از آن خسران طبیعی و قهری بعد از ایمان، انجام همه اعمال صالح است، نه تنها قناعت به یک یا چند عمل صالح، و به راستی، اگر ایمان عمیقاً در جان انسان جای گیرد، چنین آثاری را از خود ظاهر می سازد.

ایمان، تنها یک اندیشه و اعتقاد در زوایای روح و فاقد هر گونه تأثیر نیست، ایمان تمام وجود انسان را به رنگ خود درمی آورد.

ایمان، همانند چراغ پر نوری است که درون اطاقی روشن شود، نه تنها فضای اطاق را نورانی می کند، بلکه شعاع آن از تمام دریچه های اطاق به بیرون می افتد، و هر کس از خارج بگذرد، به خوبی می فهمد آنجا چراغ پر نوری روشن است.

همین گونه، وقتی چراغ ایمان در سرای قلب انسان روشن شود، نور آن از «زبان»، «چشم»، «گوش» و «دست و پای انسان» منعکس می شود، حرکات هر کدام از آنها نشان می دهد، نوری در قلب است که اشعه اش بیرون تافته.

به همین دلیل، در آیات قرآن، غالباً «عمل صالح» همراه «ایمان» به عنوان

«لازم و ملزوم» یکدیگر آمده است، در آیه ۹۷ سوره «نحل» می خوانیم: مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَر أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً: «هر فردی از مرد یا زن، عمل صالحی انجام دهد، در حالی که ایمان دارد، ما او را با حیات پاکیزه ای زنده می کنیم».

و در آیات ۹۹ و ۱۰۰ سوره «مؤمنون» می خوانیم: تاسف بدکاران بعد از جدائی از این عالم در این است که چرا عمل صالحی انجام نداده اند، و لذا با اصرار زیاد تقاضای بازگشت برای انجام عمل صالح می کنند: (رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فیما تَرَکْت).

و در آیه ۵۱ سوره «مؤمنون» آمده است: خداوند به رسولانش دستور می دهد: «از طیبات تناول کنید و عمل صالح به جا آورید» (یا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً).

و از آنجا که ایمان و اعمال صالح، هرگز تداوم نمی یابد، مگر این که: حرکتی در اجتماع برای دعوت به سوی حق و شناخت و معرفت آن از یکسو، و دعوت به استقامت و صبر در طریق انجام این دعوت از سوی دیگر، صورت پذیرد، به دنبال این دو اصل، به دو اصل دیگر اشاره می فرماید که در حقیقت ضامن اجرای دو اصل اساسی «ایمان» و «عمل صالح» است.

در اصل سوم، به مسأله «تواصی به حق» یعنی دعوت همگانی و عمومی به سوی حق اشاره می کند، تا همگان حق را از باطل به خوبی بشناسند و هرگز آن را فراموش نکنند، و در مسیر زندگی از آن منحرف نگردند.

«تَواصَوا» از ماده «تواصی» همان گونه که «راغب» در «مفردات» آورده، به معنی آن است که بعضی، بعض دیگر را سفارش کنند.

و «حق» به معنی «واقعیت» یا «مطابقت با واقعیت» است، در کتاب «وجوه

قرآن»، دوازده معنی و مورد استعمال برای این کلمه در قرآن مجید ذکر شده است، مانند: خدا، قرآن، اسلام، توحید، عدل، صدق، آشکار بودن، واجب بودن و مانند اینها، ولی همه آنها به ریشه ای که در بالا گفتیم، باز می گردد.

به هر حال، جمله «تَواصَوا بِالْحَقِّ» معنی بسیار وسیعی دارد که هم «امر به معروف و نهی از منکر» را شامل می شود، و هم «تعلیم و ارشاد جاهل» و «تنبیه غافل» و «تشویق» و «تبلیغِ» ایمان و عمل صالح را.

بدیهی است، کسانی که یکدیگر را به حق سفارش می کنند، خود باید طرفدار حق و عامل به آن باشند.

در اصل چهارم، مسأله شکیبائی و «صبر» و استقامت و سفارش کردن یکدیگر به آن مطرح است; چرا که بعد از مسأله شناخت و آگاهی، هر کس در مسیر عمل در هر گام با موانعی روبرو است، اگر استقامت و صبر نداشته باشد، هرگز نمی تواند احقاق حق کند، و عمل صالحی انجام دهد و یا ایمان خود را حفظ کند.

آری، احقاق حق، و اجرای حق، و ادای حق در جامعه، جز با یک حرکت و تصمیم گیری عمومی و استقامت و ایستادگی در برابر موانع ممکن نیست.

«صبر» در اینجا نیز معنی وسیع و گسترده ای دارد، که هم صبر بر اطاعت را شامل می شود، هم صبر در برابر انگیزه های معصیت، و هم صبر در برابر مصائب و حوادث ناگوار، و از دست دادن نیروها و سرمایه ها و ثمرات.(۱)

با توجه به آنچه در بالا در مورد این اصول چهارگانه که به حق، جامع ترین برنامه حیات و سعادت انسان ها است، گفته شد، روشن می شود: چرا در

---

۱ ـ درباره حقیقت «صبر» و مراحل و شعب آن بحث مشروحی در جلد اول، ذیل آیه ۱۵۳ سوره «بقره» داشته ایم.

روایات آمده است: «وقتی اصحاب و یاران پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به یکدیگر می رسیدند، پیش از آن که از هم جدا شوند، سوره «و العصر» را می خواندند، و محتوای بزرگ این سوره کوچک را یادآور می شدند، سپس با یکدیگر خدا حافظی کرده به سراغ کار خود می رفتند».(۱)

به راستی، اگر مسلمانان امروز، همین اصول چهارگانه را در زندگی فردی و اجتماعی خود اجرا کنند، مشکلات و نابسامانی های آنها حل می شود، عقب ماندگی ها جبران می گردد، و ضعف ها و شکست ها به پیروزی مبدل می شود، و شرّ اشرار جهان از آنها قطع می گردد.

* * *

خداوندا! صبر و استقامت و توفیق تواصی به حق و تواصی به صبر را به ما مرحمت کن!

پروردگارا! همه ما در خسرانیم، و جبران این خسران جز با لطف تو میسر نیست!

بارالها! ما دوست داریم که به این دستورات چهارگانه ای که در این سوره داده ای عامل باشیم، خودت توفیق را رفیق راه ما گردان!

آمِیْنَ یا رَبَّ الْعالَمِیْنَ

پایان سوره و العصر(۲)

---

۱ ـ «درّ المنثور»، جلد ٦، صفحه ۳۹۲.

۲ ـ تصحیح: ۱۷ / ۳ / ۱۳۸۳.

سوره همـزه

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۹ آیه است

محتوای سوره همزه

این سوره که از سوره های «مکّی» است، از کسانی سخن می گوید که تمام همّ خود را متوجه جمع مال کرده، و تمام ارزش های وجودی انسان را در آن خلاصه می کنند، سپس نسبت به کسانی که دستشان از آن خالی است، به دیده حقارت می نگرند و آنها را به باد استهزا می گیرند.

این ثروت اندوزان مستکبر، و خودخواهان حیله گر، چنان از باده کبر و غرور، مست می شوند که، از تحقیر دیگران و عیبجوئی، استهزا و غیبت آنها لذت می برند و با آن تفریح می کنند.

و در پایان سوره، از سرنوشت دردناک آنها سخن می گوید، که چگونه به صورت حقارت آمیزی در دوزخ پرتاب می شوند، و آتش سوزان جهنم قبل از هر چیز بر قلب آنها مسلط می گردد، و روح و جان آنها را که کانون این همه کبر و غرور و این همه شرارت بود، به آتش می کشد، آتشی سوزان، مستمر و طولانی.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: مَنْ قَرَأَها أُعْطِیَ مِنَ الأَجْرِ عَشْرَ حَسَنات بِعَدَدِ مَنِ اسْتَهْزَأَ بِمُحَمَّد(صلی الله علیه وآله) وَ أَصْحَابِه: «هر کس این سوره را تلاوت کند، به عدد هر یک از کسانی که محمّد و یارانش را استهزاء کرده، ده حسنه به او داده می شود».(۱)

و در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: «هر کس آن را در نماز فریضه ای بخواند، فقر از او دور می شود، روزی به او رو می آورد، و مرگهای زشت و بد از او دفع می گردد».(۲)

---

۱ و ۲ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۳۶.

۱ وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ
۲ الَّذى جَمَعَ مالاً وَ عَدَّدَهُ
۳ يَحْسَبُ أَنَّ مالَهُ أَخْلَدَهُ
٤ كَلاّ لَيُنْبَذَنَّ فِى الْحُطَمَةِ
۵ وَ ما أَدْراكَ مَا الْحُطَمَةُ
٦ نارُ اللّهِ الْمُوقَدَةُ
۷ الَّتى تَطَّلِعُ عَلَى الأَفْئِدَةِ
۸ إِنَّها عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ
۹ فى عَمَد مُمَدَّدَة

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ ـ وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای!

۲ ـ همان کس که مال فراوانی جمع آوری و شماره کرده (بی هیچ قید و شرطی)!

۳ ـ او گمان می کند که اموالش او را جاودانه می سازد.

٤ ـ چنین نیست (که می پندارد); به زودی در «حطمه» (آتشی خردکننده) پرتاب می شود.

۵ ـ و تو چه می دانی «حطمه» چیست؟!
٦ ـ آتش برافروخته الهی است.
۷ ـ آتشی که از دل ها سر می زند!
۸ ـ این آتش بر آنها فرو بسته شده.
۹ ـ در ستون های کشیده و طولانی!

شأن نزول:
جمعی از مفسران چنین گفته اند: آیات این سوره، درباره «ولید بن مغیره» نازل شده است، که در پشت سر پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) غیبت می کرد، و در پیش رو طعن و استهزاء می نمود.
بعضی دیگر، آن را درباره افراد دیگری از سران شرک و دشمنان کینه توز و سرشناس اسلام مانند: «اخنس بن شریق»، «امیهٔ بن خلف» و «عاص بن وائل» دانسته اند.
ولی، چنانچه این شأن نزول ها را بپذیریم، باز عمومیت مفهوم آیات شکسته نمی شود، بلکه شامل تمام کسانی است که دارای این صفاتند.
* * *
تفسیر:
وای بر عیبجویان و غیبت کنندگان!
این سوره، با تهدیدی کوبنده آغاز می شود، می فرماید: «وای بر هر عیبجویِ مسخره کننده ای»! (وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَهٍ لُمَزَهٍ).
آنها که با نیش زبان و حرکات دست و چشم و ابرو در پشت سر و پیش رو، دیگران را استهزاء کرده، یا عیبجوئی و غیبت می کنند، یا آنها را هدف تیرهای

طعن و تهمت قرار می دهند.

«هُمَزَهٔ» و «لُمَزَهٔ» هر دو صیغه مبالغه است،(۱) اولی از ماده «همز» در اصل به معنی «شکستن» است و از آنجا که افراد عیبجو و غیبت کننده شخصیت دیگران را درهم می شکنند، به آنها «همزهٔ» اطلاق شده.

و «لُمَزَهٔ» از ماده «لمز» (بر وزن رمز) در اصل، به معنی غیبت کردن و عیبجوئی نمودن است.

در این که: آیا این دو واژه به یک معنی است، و اشاره به غیبت کنندگان و عیبجویان می کند؟ یا در میان این دو فرقی است؟ مفسران احتمالات زیادی داده اند:

بعضی آنها را به یک معنی گرفته اند، و بنابراین، ذکر این دو با هم برای تأکید است.

ولی، بعضی گفته اند: «همزه» به معنی غیبت کننده و «لمزه» به معنی عیبجو است.

بعضی دیگر، «همزه» را به معنی کسانی که با اشارت دست و سر عیبجوئی می کنند و «لمزه» را به معنی کسانی که با زبان این کار را انجام می دهند، دانسته اند.

بعضی «اولی» را اشاره به عیبجوئی روبرو، و «دومی» را به عیبجوئی پشت سر می دانند.

بعضی، اولی را به معنی عیبجوئی آشکار، و دومی را عیبجوئی پنهان و با اشاره چشم و ابرو شمرده اند.

---

۱ ـ صیغه مبالغه غیر از اوزان ششگانه معروف به وزن های دیگر نیز می آید، از جمله همین وزن است که اشباه و نظائری نیز در لغت عرب دارد، مانند: «ضحکهٔ» به معنای کسی که بسیار خندان است.

و گاه گفته شده: هر دو به معنی کسی است که مردم را با القاب زشت و زننده یاد می کند.
و بالاخره، در سخنی از «ابن عباس» آمده است: هُمُ الْمَشّائُونَ بِالنَّمِيمَةِ، الْمُفَرِّقُونَ بَيْنَ الأَحِبَّةِ، الْنّاعِتُونَ لِلْنّاسِ بِالْعَيْبِ:
«آنها کسانی هستند که سخن چینی می کنند، میان دوستان جدائی می افکنند، و مردم را با عیوب توصیف می کنند».(۱)
گویا «ابن عباس» این سخن را از حدیثی که از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل شده است استفاده کرده، آنجا که فرمود: أ لا أُنَبِّئُكُمْ بِشِرارِكُمْ؟ قالُوا: بَلى يا رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)، قالَ: الْمَشّائُونَ بِالنَّمِيمَةِ، الْمُفَرِّقُونَ بَيْنَ الأَحِبَّةِ، الْباغُونَ لِلْبُرَآءِ الْمَعايِبَ:
«آیا شما را از شریرترین افراد خبر دهم؟ گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود: آنها که بسیار سخن چینی می کنند، در میان دوستان جدائی می افکنند، و برای افراد پاک و بی گناه در جستجوی عیوبند».(۲)
ولی از مجموع کلمات ارباب لغت استفاده می شود که: این دو واژه به یک معنی است، و مفهوم وسیعی دارد که هر گونه عیبجوئی و غیبت و طعن و استهزاء به وسیله زبان و علائم و اشارات و سخن چینی و بدگوئی را شامل می شود.
به هر حال، تعبیر به «وَيْل» تهدید شدیدی است نسبت به این گروه، و اصولاً آیات قرآن، موضعگیری سختی در برابر این گونه افراد نموده، و تعبیراتی دارد که درباره هیچ گناهی مانند آن دیده نمی شود، مثلاً بعد از آن که منافقان کوردل را به خاطرِ سخریه مؤمنان به عذاب الیم تهدید می کند، می فرماید: اسْتَغْفِرْ

---

۱ ـ تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۲، صفحه ۹۲.
۲ ـ «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۳۶۹، باب النمیمة، حدیث ۱.

لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللّه لَهُمْ: «چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی، حتی اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی خداوند آنها را هرگز نمی بخشد».(۱)

شبیه همین معنی، درباره منافقانی که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را استهزا می کردند در سوره «منافقون»، آیه ۵ آمده است.

اصولاً، آبرو و حیثیت اشخاص از نظر اسلام بسیار محترم است، و هر کاری که موجب تحقیر مردم گردد، گناه بزرگی است، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)آمده است: أَذَلُّ النّاسِ مَنْ أهانَ النّاسَ: «ذلیل ترین مردم کسی است که به مردم توهین کند»!.(۲)-(۳)

* * *

سپس، به سرچشمه این عمل زشت (عیبجوئی و استهزاء) که غالباً از کبر و غرورِ ناشی از ثروت مایه می گیرد، پرداخته، می افزاید: «همان کسی که مال را جمع آوری و شماره کرده بی آن که حساب مشروع و نامشروع آن را بنماید» (الَّذی جَمَعَ مالاً وَ عَدَّدَهُ).

آن قدر به مال و ثروت علاقه دارد، که پیوسته آنها را می شمرد، و از برق درهم و دینار، و پول های دیگر، لذت می برد و شادی می کند.

هر درهم و دیناری برای او بتی است، نه تنها شخصیت خویش که تمام شخصیت ها را در آن خلاصه می بیند، و طبیعی است چنین انسان گمراه و ابلهی، مؤمنان فقیر را پیوسته به باد سخریه بگیرد.

«عَدَّدَه» در اصل، از ماده «عدّ» به معنی شمارش است، بعضی نیز احتمال

---

۱ ـ توبه، آیه ۸۰.

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۱٤۲.

۳ ـ شرح بیشتری در این زمینه ذیل آیات ۱۱ و ۱۲ سوره «حجرات»، جلد ۲۲، صفحات ۱۷۷ تا ۱۹۵ آورده ایم.

داده اند: از «عُدّه» (بر وزن غده) به معنی آماده کردن این اموال و ذخیره نمودن برای مشکلات و روز مبادا است.

بعضی نیز، آن را به امساک و نگهداری تفسیر نموده اند.

ولی معنی اول از همه ظاهرتر است.

به هر حال، آیه ناظر به ثروت اندوزانی است که مال را نه به عنوان یک وسیله، بلکه به عنوان یک هدف می نگرند، و در جمع آوری آن هیچ قید و شرطی قائل نیستند، از حلال و حرام و تجاوز بر حقوق دیگران، از طریق شرافتمندانه و یا طرق پست و رذیلانه آن را جمع آوری می کنند، و آن را تنها نشانه عظمت و شخصیت می دانند.

آنها، مال را برای رفع نیازهای زندگی نمی خواهند، و به همین دلیل، هر قدر بر اموالشان افزوده شود، حرصشان بیشتر می گردد، و گرنه مال در حدود معقول و از طرق مشروع، نه تنها مذموم نیست، بلکه در قرآن مجید، گاهی از آن به عنوان «فضل اللّه» تعبیر شده، آنجا که می فرماید: «وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّهِ»(۱) و در جای دیگر از آن تعبیر به خیر می کند: كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ: «بر شما مقرر شده که وقتی مرگ یکی از شما فرا رسد اگر خیری از خود به یادگار گذارده وصیت کند».(۲)

چنین مالی مسلماً نه مایه طغیان است، نه وسیله تفاخر، نه بهانه استهزای دیگران، اما مالی که معبود است و هدف نهائی است، و صاحبان آن را همچون «قارون» دعوت به طغیان می کند، ننگ است و ذلت، مصیبت است و نکبت، و مایه دوری از خدا و خلود در آتش دوزخ است.

* * *

---

۱ ـ جمعه، آیه ۱۰.

۲ ـ بقره، آیه ۱۸۰.

و غالباً جمع آوری کمیّت زیادی از این مال جز با آلودگی های فراوان ممکن نمی شود.
لذا در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) می خوانیم: لا یَجْتَمِعُ الْمالُ اِلاّ بِخَمْسِ خِصال: بُخْل شَدِیْد، وَ أَمَل طَوِیْل، وَ حِرْص غالِب، وَ قَطِیْعَةِ رَحِم، وَ اِیْثارِ الدُّنْیا عَلَی الآخِرَةِ: «مال، جز با پنج خصلت در یک جا جمع نمی شود: بخل شدید، آرزوهای دور و دراز، حرص غالب، قطع رحم، و مقدم داشتن دنیا بر آخرت».(۱)
زیرا کسانی که سخاوتمندند و گرفتار آرزوهای دور و دراز نیستند، مراقب حلال و حرامند، به ارحام خود کمک می کنند، و غالباً اموال نزد آنها جمع نمی شود، هر چند درآمدشان زیاد باشد.

* * *

در آیه بعد، می افزاید: «این انسان زراندوز و مال پرست گمان می کند اموالش سبب جاودانگی او است» (یَحْسَبُ أَنَّ مالَهُ أَخْلَدَهُ).(۲)
جالب این که: «أَخْلَد» در اینجا به صورت «فعل ماضی» آمده، یعنی او گمان می کند، اموالش او را به صورت یک موجود جاودانه در آورده است، نه مرگ می تواند به سراغ او آید، نه بیماری ها و حوادث جهان مشکلی برای او ایجاد می کند; چرا که مشکل گشا در نظرش تنها مال و ثروت است و این مشکل گشا را در دست دارد.
چه پندار غلط و خیال خامی؟ اموالی که آن قدر در اختیار «قارون» بود که کلید گنج هایش را چندین مرد زورمند به زحمت برمی داشت، ولی به هنگام

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ٦٦٨، حدیث ۷.
۲ ـ «مالَهُ» ممکن است اضافه «مال» به ضمیر غائب باشد، یا ترکیب از «ما» موصوله و صله آن، جمله «أَخْلَدَهُ» که فعل ماضی است، معنی مضارع دارد و یا به معنی موجبات خلود است.

حمله عذاب الهی، نتوانستند مرگ او را ساعتی به تأخیر اندازند، و خداوند او و گنج هایش را در یک لحظه با یک زمین لرزه مختصر در زمین فرو برد: «فَخَسَفْنا بِهِ وَ بِدارِهِ الأَرْض».(۱)

اموالی که نمونه کاملش در دست «فراعنه مصر» بود، ولی به مصداق کَمْ تَرَکُوا مِنْ جَنّات وَ عُیُون * و زُرُوع وَ مَقام کَریم * وَ نَعْمَةٍ کانُوا فیها فاکِهین: «چه بسیار باغ ها و چشمه ها از خود به جای گذاشتند * و زراعت ها و قصرهای جالب و گران قیمت * و نعمت های فراوان دیگر که در آن متنعم بودند»،(۲) ولی، همه اینها به آسانی در عرض ساعتی به دیگران رسید: «کَذلِکَ وَ أَوْرَثْناها قَوْماً آخَرِیْنَ».(۳)

لذا، در قیامت که پرده ها کنار می رود، آنها به اشتباه بزرگشان پی می برند و فریادشان بلند می شود: ما أَغْنی عَنِّی مالِیَهْ * هَلَکَ عَنِّی سُلْطانِیَه: «مال و ثروتم هرگز مرا بی نیاز نکرد * قدرت من نیز از دست رفت».(٤)

اصولاً، انسان از فنا و نیستی متنفر است، و طرفدار خلود و جاودانگی است، و همین علاقه درونی به ما در مباحث معاد کمک می کند، که بدانیم انسان برای جاودانگی آفریده شده است، و الاّ غریزه عشق به جاودانگی در او نبود.

ولی، این انسان مغرور، خودخواه و دنیاپرست، گاه، جاودانگی خود را در اموری می بیند که درست مایه فنا و نیستی او است، فی المثل: مال و مقام را که غالباً دشمنان بقای او هستند، وسیله جاودانگی می شمرد.

از این بیان روشن شد: پندار جاودانگی به وسیله مال، دلیلی برای جمع مال، و جمع مال نیز عاملی برای استهزاء و سخریه دیگران در نظر این کوردلان

---

۱ ـ قصص، آیه ۸۱.

۲ ـ دخان، آیات ۲۵ تا ۲۷.

۳ ـ دخان، آیه ۲۸.

٤ ـ حاقه، آیات ۲۸ و ۲۹.

محسوب می شود.

* * *

قرآن، در پاسخ این گروه می فرماید: «چنان نیست که او می پندارد» (کَلاّ).

«بلکه به زودی با کمال ذلت و حقارت در آتشی خرد کننده پرتاب می شود»! (لَیُنْبَذَنَّ فِی الْحُطَمَةِ).

* * *

بعد «حُطَمَةُ» را چنین تفسیر می کند: «و تو چه می دانی حطمه چیست»؟! (وَ ما أَدْراکَ مَا الْحُطَمَةُ).

* * *

«آتش برافروخته الهی است» (نارُ اللّهِ الْمُوقَدَةُ).

* * *

«آتشی که از دل ها سرمی زند» و نخستین جرقه هایش در قلوب ظاهر می شود! (الَّتی تَطَّلِعُ عَلَی الأَفْئِدَةِ).

«لَیُنْبَذَنَّ» از ماده «نبذ» (بر وزن سبز) به گفته «راغب» در «مفردات» در اصل، به معنی دور انداختن چیزی به خاطر حقارت و بی ارزشی آن است.

یعنی خداوند، این مغروران خودخواه خود برتربین را در آن روز، به صورت موجوداتی ذلیل و بی ارزش در آتش دوزخ پرتاب می کند، تا نتیجه کبر و غرور خود را ببینند.

«حُطَمَه» صیغه مبالغه از ماده «حطم» به معنی درهم شکستن چیزی است، و این نشان می دهد که آتش سوزان دوزخ به شدت اعضای آنها را درهم می شکند، ولی از بعضی از روایات استفاده می شود: «حطمه» نام تمام جهنم، نیست بلکه

نام بخش فوق العاده سوزانی از آن است.(۱)

فهم این معنی که آتش به جای سوزاندن، اعضا را درهم بشکند شاید در گذشته مشکل بود، ولی امروز که مسأله شدت تأثیر امواج انفجار بر همه ما واضح شده، که چگونه ممکن است امواج ناشی از یک انفجار مهیب، نه تنها انسان ها، بلکه میله های محکم آهن و ستون های عظیم ساختمان ها را درهم بشکند، مطلب عجیبی نیست.

تعبیر به نارُ اللّهِ: «آتش الهی» دلیل بر عظمت آن است و تعبیر به «مُوَقَّدةُ» دلیل بر فروزان بودن همیشگی آن است.

عجیب این که: این آتش بر خلاف تمام آتش های دنیا، که نخست پوست را می سوزاند و سپس به داخل نفوذ می کند، اول بر دل ها شراره می زند، و درون را می سوزاند، نخست قلب را، و بعد مغز و استخوان را، و سپس به خارج سرایت می کند.

این چه آتشی است که اولین جرقه هایش بر دل آدمی ظاهر می شود؟ این چه آتشی است که درون را قبل از برون می سوزاند؟ همه چیز قیامت عجیب است و با این جهان تفاوت بسیار دارد، حتی درگیری آتش سوزانش!.

چرا چنین نباشد؟ در حالی که قلب های آنها کانون کفر و کبر و غرور بود و مرکز حبّ دنیا و ثروت و مال.

چرا آتش قهر و غضب الهی قبل از هر چیز بر قلوب آنها مسلط نشود، در حالی که آنها دل مؤمنان را در این دنیا با سخریه ها و عیبجوئی و غیبت و تحقیر سوزاندند، عدالت الهی ایجاب می کند که آنها کیفری همانند اعمالشان را ببینند.

* * *

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحات ۱۷ و ۱۹، حدیث ٦۰ و ٦٤.

در آخرین آیات این سوره، می فرماید: «این آتش سوزان بر آنها به صورت دربسته است»! (إِنَّها عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ).

«مُؤْصَدَه» از ماده «ایصاد» به معنی بستن در و محکم کردن آن است، و لذا به اطاقک هائی که در درون کوه ها برای جمع اموال به وجود می آوردند، «وَصِيد» می گفتند.

در حقیقت، همان گونه که آنها اموال خود را در گاوصندوق ها و مخازن در بسته نگاه می داشتند، خداوند هم آنها را در عذاب در بسته دوزخ که راه خلاص و نجاتی از آن نیست، زندانی می کند!.

* * *

و سرانجام می گوید: «آنها در ستون های کشیده و طولانی قرار خواهند داشت» (فی عَمَد مُمَدَّدَة).

«عَمَد» جمع «عمود» به معنی ستون یا هر شیء طولانی، مانند: قطعات چوب و آهن است، و «مُمَدَّدَة» به معنی کشیده و طویل است.

جمعی، از مفسران این تعبیر را اشاره به میخ های عظیم آهنین دانسته اند، که درهای جهنم محکم با آنها بسته می شود، به گونه ای که راه خروج مطلقاً از آن وجود ندارد، و بنابراین، تأکیدی است بر آیه قبل که می گوید: درهای جهنم را بر آنها می بندند و از هر طرف محصورند.

بعضی نیز آن را اشاره به نوعی از وسائل عذاب و مجازات دانسته اند، شبیه چیزی که در میان ما به «کند و زنجیر» معروف است، و آن قطعه چوب یا آهن سنگینی است که دو فرورفتگی در آن به اندازه مچ پاها وجود دارد، پا را در آن می نهادند، و با میله ای روی آن را گرفته و قفل می کردند، به طوری که شخص قدرت بر حرکت نداشت، و این جزای شکنجه های آنها نسبت به مردم بی گناه در

این دنیا است.

بعضی نیز تفسیر سومی به کمک اکتشافات اخیر، برای آن ذکر کرده اند، و آن این که: شعله های سوزان جهنم به صورت ستون های کشیده و طولانی بر آنها مسلط می شود.

آنها می گویند: در اکتشافات اخیر، ثابت شده که، اشعه مخصوص «ایکس» (رونتگن) بر خلاف اشعه های دیگر که به صورت مخروطی پخش می شود، به صورت استوانه ای درست همچون ستون منتشر می گردد، و عجیب این که: این اشعه، در تمام وجود انسان نفوذ می کند، و حتی بر قلب مسلط می شود، و به همین دلیل، برای عکسبرداری از اعضای داخلی از آن استفاده می کنند، معلوم می شود اشعه ای از آتش سوزان جهنم برمی خیزد که بی شباهت به اشعه فوق نیست.(۱)

ولی از میان این تفاسیر، مناسب تر همان تفسیر اول است (البته بنا بر بعضی از این تفاسیر جمله «فی عَمَد مُمَدَّدَهٔ» بیان حالت دوزخ و در بعضی دیگر بیان حال دوزخیان است).

* * *

نکته ها:

۱ ـ کبر و غرور، سرچشمه گناهان بزرگ است.

«خود برتربینی» بلای عظیمی است که خمیر مایه بسیاری از معاصی محسوب می شود، غفلت از خدا، کفران نعمت ها، غرق شدن در عیاشی و هوسبازی، تحقیر دیگران، و استهزای مؤمنان، همه از آثار شوم این صفت رذیله است، افراد کم ظرفیت، همین که به نوائی می رسند، چنان گرفتار کبر و غرور

---

۱ ـ «طنطاوی»، ذیل آیات مورد بحث.

می شوند، که مطلقاً ارزشی برای دیگران قائل نیستند، و همان، سبب جدائی آنها از جامعه، و جدائی جامعه از آنها می شود.

در عالمی از پندار فرو می روند، خود را تافته ای جدا بافته می پندارند و حتی از مقربان خدا می شمارند، و همین سبب می شود، که عرض و آبرو و حتی جان دیگران در نظر آنها، بی ارزش و بی مقدار باشد، به «همز» و «لمز» مشغول می شوند، و با عیبجوئی و مذمت دیگران، به گمان خود بر عظمت خویش می افزایند!

جالب این که: در بعضی از روایات این گونه افراد به «عقرب» تشبیه شده اند، که کارشان نیش زدن است، (و اگر، نیش عقرب نه از ره کین است، نیش آنها از راه کینه توزی هاست).

در حدیثی آمده است: پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: «من در شب معراج گروهی از دوزخیان را دیدم که گوشت از پهلویشان جدا می کردند و به آنها می خوراندند!، از «جبرئیل» پرسیدم: اینها کیانند؟! گفت: هؤُلاءِ الْهَمّازُونَ مِنْ اُمَّتِکَ، اللَّمّازُونَ!: «اینها عیبجویان و استهزاء کنندگان از امت تواند».(۱)

همان گونه که در بالا اشاره کردیم، بحث مشروحی در این زمینه ذیل آیات سوره «حجرات» داشته ایم.

* * *

۲ ـ حرص بر جمع مال

درباره مال و ثروت، نظرات متفاوتی در جهت افراط و تفریط وجود دارد، بعضی چنان اهمیتی برای آن قائلند، که حلاّل تمام مشکلاتش می دانند، تا آنجا که طرفداران این عقیده در اشعار خود، دادِ سخن در این زمینه داده اند، از جمله

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ٦٦٧، حدیث ۵.

شاعر عرب می گوید:

فَصاحَةُ سُحْبان وَ خَطُّ ابْنِ مُقْلَةٍوَ حِكمَةُ لُقْمان وَ زُهْدُ بْنُ أدْهَمَ

اِذا اجْتَمَعَتْ فِی الْمَرْءِ وَ الْمَرْءُ مُفْلِسٌ *** فَلَيْسَ لَهُ قَدْرٌ بِمِقْدارِ دِرْهَم!:

«فصاحت «سحبان» (فصیح معروف عرب) و خط «ابن مقله» (خطاط معروف) و حکمت «لقمان» و زهد «ابراهیم بن ادهم» اگر در انسانی جمع شود (اما) مفلس و بی پول باشد، قدر و مقامی حتی به مقدار یک درهم نخواهد داشت»!

و لذا جای تعجب نیست، که این گروه دائماً به جمع اموال پردازند، آنی راحت ننشینند و هیچ قید و شرطی برای آن قائل نباشند و حلال و حرام در نظرشان یکسان باشد.

در نقطه مقابل این گروه، جمعیتی هستند که برای مال و ثروت، کمترین ارزشی قائل نیستند، فقر را می ستایند و برای آن ارج قائلند، حتی مال را مزاحم تقوا و قرب خدا می دانند!

در برابر این دو عقیده، که در طرف «افراط» و «تفریط» قرار دارد، آنچه از قرآن مجید و روایات اسلامی استفاده می شود، این است: مال، خوب است، اما به چند شرط:

نخست این که: «وسیله» باشد و نه «هدف».

دیگر این که: انسان را «اسیر» خود نسازد، بلکه انسان «امیر» بر آن باشد.

سوم این که: از طرق «مشروع» به دست آید و در راه رضای خدا مصرف گردد.

علاقه به چنین مالی، نه تنها دنیاپرستی نیست، بلکه دلیلی بر علاقه به

آخرت است، لذا در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: هنگامی که حضرت ذهب و فضه (طلا و نقره) را لعن و نفرین فرمود: یکی از یاران تعجب کرد و در این باره سؤال نمود، امام(علیه السلام) فرمود: لَیْسَ حَیْثُ تَذْهَبُ إِلَیْهِ إِنَّمَا الذَّهَبُ الَّذِی ذَهَبَ بِالدِّینِ وَ الْفِضَّةُ الَّذِی أَفاضَ الْکُفْرَ:

«آن طور که تو فهمیده ای نیست، منظور از ذهب چیزی است که دین را از بین برد و منظور از فضه چیزی است که سرچشمه کفر و بی ایمانی می شود».(١)

در حدیث دیگری، از امام امیرمؤمنان(علیه السلام) می خوانیم: السُّکْرُ أَرْبَعُ سُکْرات: سُکْرُ الشَّرابِ، وَ سُکْرُ الْمالِ، وَ سُکْرُ النَّوْمِ، وَ سُکْرُ الْمُلْکِ:

«مستی چهار گونه است: مستی شراب، مستی مال، مستی خواب و مستی قدرت»!.(٢)

در حدیث دیگری آمده: مردی خدمت امام صادق(صلی الله علیه وآله) آمد و عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت باد، مرا موعظه ای کن، فرمود: اِنْ کانَ الْحَسَناتُ حَقّاً فَالْجَمْعُ لِما ذا؟ وَ اِنْ کانَ الْخَلَفُ مِنَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ حَقّاً فَالْبُخْلُ لِما ذا؟!:

«اگر حسنات حق است و به آن ایمان داریم، جمع مال برای چیست؟ (چرا در راه خدا انفاق نکنیم) و اگر پاداش و جبران الهی حق است، بخل برای چیست»؟.(٣)

بسیاری هستند تا پایان عمر به جمع آوری مال مشغولند، و سرانجام برای دیگران وامی گذارند، حسابش را آنها باید بدهند و بهره اش نصیب دیگران است، لذا در حدیثی می خوانیم: از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) سؤال کردند: مَنْ أَعْظَمُ النّاسِ حَسْرَةً؟: «چه کسی حسرتش از همه بیشتر است»؟!

---

١ ـ «بحار الانوار»، جلد ٧٣، صفحه ١٤١، حدیث ١٧.

٢ ـ «بحار الانوار»، جلد ٧٣، صفحه ١٤٢، حدیث ١٨.

٣ ـ «نور الثقلین»، جلد ٥، صفحه ٦٦٨، حدیث ٨.

فرمود: مَنْ رَأی مالَهُ فِی مِیزانِ غَیْرِهِ، وَ أدْخَلَهُ اللّهُ بِهِ النّارَ، وَ أدْخَلَ وارِثَهُ بِهِ الْجَنَّةَ!: «کسی که اموال خود را در ترازوی سنجش اعمال دیگران ببیند، خداوند او را به خاطر اموالش وارد دوزخ کند، و وارث او را به خاطر آن وارد بهشت سازد»!.(۱)

و در حدیث دیگری، از امام صادق(علیه السلام) در تفسیر آیه: کَذلِکَ یُرِیهِمُ اللّهُ أعْمالَهُمْ حَسَرات عَلَیْهِمْ: «این گونه خداوند اعمال آنها را مایه حسرتشان قرار می دهد» فرمود: هُوَ الرَّجُلُ یَدَعُ الْمالَ لا یُنْفِقُهُ فِی طاعَةِ اللّهِ بُخْلاً ثُمَّ یَمُوتُ فَیَدَعُهُ لِمَنْ یَعْمَلُ بِهِ فِی طاعَةِ اللّهِ أوْ فِی مَعْصِیَتِهِ: «این درباره کسی است که مالی را وامی گذارد و به خاطر بخل، در راه طاعت الهی انفاق نمی کند، سپس می میرد و آن را برای کسی می نهد که در طاعت الهی یا در معصیتش مصرف می کند».

سپس امام(علیه السلام) افزود: اگر در طریق اطاعت خدا صرف کند، آن را در میزان عمل دیگری می بیند و حسرت می خورد، چرا که مال، مال او بوده، و اگر در معصیت الهی صرف کند، سبب تقویت او شده تا گناه کند (و باز عقوبت و حسرتش متوجه او است).(۲)

آری، موضعگیری انسان ها در برابر اموال مختلف است، گاه از آن بت خطرناکی می سازند و گاه وسیله سعادت بزرگی.

این سخن را با حدیث پر معنائی از «ابن عباس» پایان می دهیم، او می گوید: إنَّ أوَّلَ دِرْهَم وَ دِینار ضُرِبا فِی الأرْضِ نَظَرَ إلَیْهِما إبْلِیسُ فَلَمّا عایَنَهُما أخَذَهُما فَوَضَعَهُما عَلَی عَیْنَیْهِ، ثُمَّ ضَمَّهُما إلی صَدْرِهِ، ثُمَّ صَرَخَ صَرْخَةً، ثُمَّ

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۱٤۲، حدیث ۲۱.

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۱٤۲، حدیث ۲۰.

ضَمَّهُما إِلی صَدْرِهِ، ثُمَّ قالَ: أَنْتُما قُرَّةُ عَیْنِی! وَ ثَمَرَةُ فُؤادِی ما أُبالِی مِنْ بَنِی آدَمَ إِذا أَحَبُّوکُما أَنْ لا یَعْبُدُوا وَثَناً! حَسْبِی مِنْ بَنِی آدَمَ أَنْ یُحِبُّوکُما:

«هنگامی که نخستین سکه درهم و دینار در جهان زده شد، ابلیس نگاهی به آنها افکند وقتی آنها را تماشا کرد، آن دو را گرفت و بر چشمانش گذاشت، سپس برداشت و به سینه اش چسباند! بعد فریاد عاشقانه ای کشید! دگر بار به سینه اش چسباند، سپس گفت: شما (خطاب به درهم و دینار) نور چشمان منید و میوه دل من! اگر انسان ها شما را دوست دارند، برای من مهم نیست که بت پرستی نکنند.

همین که شما را دوست دارند برای من کافی است» (چرا که شما برترین بت هستید).(۱)

* * *

خداوندا! ما را از مستی مال و مقام و دنیا و شهوات حفظ کن!

پروردگارا! ما را از سلطه شیطان و بندگی درهم و دینار رهائی بخش!

بارالها! آتش دوزخ سخت شکننده است و رهائی از آن جز به لطف تو ممکن نیست ما را مشمول لطفت فرما!

آمِیْنَ یا رَبَّ الْعالَمِیْنَ

پایان سوره همزه(۲)

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۱۳۷، حدیث ۳.

۲ ـ تصحیح: ۱۹ / ۳ / ۱۳۸۳.

سوره فیـل

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۵ آیه است

محتوای سوره فیل

این سوره چنان که از نامش پیدا است، اشاره به داستان تاریخی معروفی می کند که در سال تولد پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) واقع شده، و خداوند خانه «کعبه» را از شرّ لشکر عظیم کفاری که از سرزمین «یمن» سوار بر «فیل» آمده بودند حفظ کرد.

این سوره، یادآور آن داستان عجیب است که بسیاری از مردم «مکّه» آن را به خاطر داشتند; زیرا در گذشته نزدیکی واقع شده بود.

یادآوری این داستان هشداری است به کفار مغرور و لجوج که بدانند: در برابر قدرت خدا کمترین قدرتی ندارند، خداوندی که لشکر عظیم فیل را با آن پرندگان کوچک، و آن سنگریزه های نیم بند (حِجارَةً مِنْ سِجِّیْل) در هم کوبید، قدرت دارد که این مستکبران لجوج را نیز مجازات کند.

نه قدرت آنها عظیم تر از قدرت «ابرهه» بود، و نه لشکر و نفرات آنها هرگز به آن حدّ می رسید، یعنی شما که این ماجرا را با چشم خود دیدید، چرا از مرکب غرور پائین نمی آیید؟!

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) آمده است: «هر کسی سوره «فیل» را در نماز واجب بخواند، در قیامت هر کوه، زمین هموار و کلوخی برای او شهادت می دهد که او او نمازگزاران است، و منادی صدا می زند درباره بنده من راست گفتید، شهادت شما را به سود یا زیان او می پذیرم بنده ام را بدون حساب داخل بهشت کنید، او کسی است که من وی را دوست دارم و عملش را نیز دوست دارم».(۱)

بدیهی است، این همه فضیلت و ثواب و پاداش عظیم از آن کسی است که با خواندن این آیات از مرکب غرور پیاده شود و در طریق رضای حق گام بردارد.

* * *

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۳۹.

۱ أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحابِ الْفيلِ
۲ أَ لَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فى تَضْليل
۳ وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبابيلَ
٤ تَرْميهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّيل
۵ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْف مَأْكُول

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ ـ آیا ندیدی پروردگارت با فیل سواران (لشگر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟!

۲ ـ آیا نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟!

۳ ـ و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرستاد.

٤ ـ که با سنگ های کوچکی آنان را هدف قرار می دادند.

۵ ـ سرانجام آنها را همچون کاه خورده شده (و متلاشی) قرار داد!

شأن نزول:

در حدیثی از امام علی بن الحسین(علیه السلام) می خوانیم: «ابوطالب همواره با شمشیرش از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) دفاع می کرد تا آنجا که می فرماید: (روزی)

«ابوطالب» عرض کرد: فرزند برادر! آیا تو مبعوث به همه مردم شده ای، یا تنها به قوم خودت؟ پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: نه، مبعوث به جمیع انسان ها شده ام، از سفید و سیاه، عربی و عجمی، سوگند به کسی که جانم در دست او است، که من همه انسان های سفید پوست و سیاه پوست را به این آئین دعوت می کنم، و تمام کسانی را که بر قله کوه ها و دریاها هستند به این آئین فرا می خوانم، و من تمام کسانی که به زبان های فارسی و رومی سخن می گویند را به سوی هدایت دعوت می کنم.

هنگامی که این سخن به گوش قریش رسید، در حیرت فرو رفتند و گفتند: آیا گوش به سخنان فرزند برادرت نمی دهی که چه می گوید؟

به خدا سوگند اگر مردم فارس و روم این سخنان را بشنوند، ما را از سرزمینمان می ربایند! و سنگ های خانه کعبه را قطعه قطعه جدا می کنند! اینجا بود که خداوند آیه شریفه وَ قالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدى مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنا أَ وَ لَمْ نُمَکِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً یُجْبى إِلَیْهِ ثَمَراتُ کُلِّ شَیْءٍ: «آنها گفتند: اگر ما هدایت را با تو بپذیریم (و از تو تبعیت کنیم) ما را از سرزمینمان می ربایند!، آیا ما آنها را در حرم امنی که ثمرات هر چیز را به سوی آن می آورند جای ندادیم»؟(۱)

و درباره این سخن آنها که خانه کعبه را متلاشی می کنند، سوره «فیل» را نازل کرد» (و به آنها گوشزد نمود: هیچ کس قادر بر چنین کاری نیست).(۲)

* * *

داستان اصحاب الفیل

مفسران و مورخان این داستان را به صورت های مختلفی نقل کرده اند، و در

---

۱ ـ قصص، آیه ۵۷.

۲ ـ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ٦٦۹، حدیث ۸.

سال وقوع آن نیز گفتگو دارند، اما اصل داستان آن چنان مشهور است که در ردیف اخبار متواتر قرار گرفته، و ما آن را طبق روایات معروف که از «سیره ابن هشام»، «بلوغ الارب»، «بحار الانوار» و «مجمع البیان» خلاصه کرده ایم، می آوریم:

«ذونواس» پادشاه «یمن»، مسیحیان «نجران» را که در نزدیکی آن سرزمین می زیستند، تحت شکنجه شدید قرار داد، تا از آئین مسیحیت بازگردند، (قرآن این ماجرا را به عنوان «اصحاب الاخدود» در سوره «بروج» آورده، و ما آن را در تفسیر همان سوره مشروحاً بیان کردیم).

بعد از این جنایت بزرگ، مردی به نام «دوس» از میان آنها جان سالم به در برد، و خود را به «قیصر روم» که بر آئین مسیح بود رسانید، و ماجرا را برای او شرح داد.

از آنجا که فاصله میان «روم» و «یمن» زیاد بود، «قیصر» نامه ای به «نجاشی» سلطان «حبشه» نوشت، تا انتقام نصارای «نجران» را از «ذونواس» بگیرد، و نامه را با همان شخص برای «نجاشی» فرستاد.

«نجاشی» سپاهی عظیم بالغ بر هفتاد هزار نفر به فرماندهی شخصی به نام «ارياط» روانه «یمن» کرد، «ابرهه» نیز یکی از فرماندهان این سپاه بود.

«ذونواس» شکست خورد، و «ارياط» حکمران «یمن» شد، بعد از مدتی، «ابرهه» بر ضد او قیام کرد، او را از بین برد و بر جای او نشست.

خبر این ماجرا به «نجاشی» رسید، تصمیم گرفت «ابرهه» را سرکوب کند، «ابرهه» برای نجات خود، موهای سر را تراشید، و با مقداری از خاک «یمن» به نشانه تسلیم کامل نزد «نجاشی» فرستاده، و بدین وسیله اعلام وفاداری کرد.

«نجاشی» چون چنین دید، او را بخشید و در پست خود ابقا نمود.

در این هنگام، «ابرهه» برای اثبات خوش خدمتی، کلیسای بسیار زیبا و مهمی بنا کرد که مانند آن در آن زمان در کره زمین وجود نداشت، و به دنبال آن تصمیم گرفت مردم «جزیره عربستان» را به جای «کعبه» به سوی آن فرا خواند، و تصمیم گرفت: آنجا را کانون حج عرب سازد، و مرکزیت مهم «مکّه» را به آنجا منتقل کند.

برای همین منظور، مبلغان بسیاری به اطراف، و در میان قبائل عرب و سرزمین «حجاز» فرستاد، اعراب که سخت به «مکّه» و «کعبه» علاقه داشتند و آن را از آثار بزرگ «ابراهیم» خلیل می دانستند، احساس خطر کردند.

طبق بعضی از روایات، گروهی آمدند و مخفیانه «کلیسا» را آتش زدند، و طبق نقل دیگری، بعضی آن را مخفیانه آلوده و ملوث ساختند، و به این ترتیب در برابر این دعوت بزرگ، عکس العمل شدید نشان دادند و معبد «ابرهه» را بی اعتبار کردند.

«ابرهه» سخت خشمگین شد، و تصمیم گرفت خانه «کعبه» را به کلی ویران سازد، تا هم انتقام گرفته باشد، و هم عرب را متوجه معبد جدید کند، با لشگر عظیمی که بعضی از سوارانش از «فیل» استفاده می کردند عازم «مکّه» شد.

هنگامی که نزدیک «مکّه» رسید کسانی را فرستاد تا شتران و اموال اهل «مکّه» را به غارت آورند، و در این میان، دویست شتر از «عبدالمطلب» غارت شد.

«ابرهه» کسی را به داخل «مکّه» فرستاد و به او گفت: بزرگ «مکّه» را پیدا کند، و به او بگوید: «ابرهه» پادشاه «یمن» می گوید: من برای جنگ نیامده ام، تنها برای این آمده ام که این خانه کعبه را ویران کنم، اگر شما دست به جنگ نبرید، نیازی به ریختن خونتان ندارم!

فرستاده «ابرهه» وارد «مکّه» شد و از رئیس و شریف «مکّه» جستجو کرد، همه، «عبدالمطلب» را به او نشان دادند، ماجرا را نزد «عبدالمطلب» بازگو کرد، «عبدالمطلب» نیز گفت: ما توانائی جنگ با شما را نداریم، و اما خانه کعبه را، خداوند خودش حفظ می کند.

فرستاده «ابرهه» به «عبدالمطلب» گفت: باید با من نزد او بیائی، هنگامی که «عبدالمطلب» وارد بر «ابرهه» شد، او سخت تحت تأثیر قامت بلند و قیافه جذاب و ابهت فوق العاده «عبدالمطلب» قرار گرفت، تا آنجا که «ابرهه» برای احترام او از جا برخاست، روی زمین نشست، و «عبدالمطلب» را در کنار دست خود جای داد; زیرا نمی خواست او را روی تخت در کنار خود بنشاند، سپس به مترجمش گفت: از او بپرس حاجت تو چیست؟!

به مترجم گفت: حاجتم این است که دویست شتر را از من به غارت برده اند، دستور دهید اموالم را بازگردانند.

«ابرهه» سخت از این تقاضا در عجب شد، و به مترجمش گفت: به او بگو: هنگامی که تو را دیدم عظمتی از تو در دلم جای گرفت، اما این سخن را که گفتی در نظرم کوچک شدی، تو درباره دویست شترت سخن می گوئی، اما درباره «کعبه» که دین تو و اجداد تو است و من برای ویرانیش آمده ام، مطلقاً سخنی نمی گوئی؟!

«عبدالمطلب» گفت: أَنَا رَبُّ الإِبِلِ، وَ إِنَّ لِلْبَيْتِ رَبّاً سَيَمْنَعُهُ!: «من صاحب شترانم، و این خانه صاحبی دارد که از آن دفاع می کند» (این سخن، «ابرهه» را تکان داد و در فکر فرو رفت).

«عبدالمطلب» به «مکّه» آمد، و به مردم اطلاع داد: به کوه های اطراف پناهنده شوند، و خودش با جمعی کنار خانه کعبه آمد تا دعا کند و یاری طلبد،

دست در حلقه در خانه کعبه کرد و اشعار معروفش را خواند:

لا هُمَّ إِنَّ الْمَرْءَ یَمْنَعُ رَحْلَهُ فَامْنَعْ رِحالَکَلا یَغْلِبَنَّ صَلِیبُهُمْ وَ مِحالُهُمْ أَبَداً مِحَالک!

جَرُّوا جَمِیْعَ بِلادِهِمْ وَ الْفِیْلَ کَیْ یَسْبُوا عِیالَکَ *** لا هُمَّ إِنَّ الْمَرْءَ یَمْنَعُ رَحْلَهُ فَامْنَعْ عِیْالَکَ وَ انْصُرْ عَلیْ آلِ الصَّلِیْبِ وَ عابِدِیْهِ الْیَوْمَ آلَکَ:(۱)

«خداوندا! هر کس از خانه خود دفاع می کند، تو خانه ات را حفظ کن»!

«هرگز مباد روزی که صلیب آنها و قدرتشان بر نیروهای تو غلبه کنند».

«آنها تمام نیروهای بلاد خویش و فیل را با خود آورده اند تا ساکنان حرم تو را اسیر کنند».

«خداوندا! هر کس از خانواده خویش دفاع می کند، تو نیز از ساکنان حرم امنت دفاع کن».

«و امروز ساکنان این حرم را بر آل صلیب و عبادت کنندگانش یاری فرما».

سپس «عبدالمطلب» به یکی از دره های اطراف «مکّه» آمد و در آنجا با جمعی از «قریش» پناه گرفت، و به یکی از فرزندانش دستور داد: بالای کوه «ابو قبیس» برود، ببیند چه خبر می شود. فرزندش به سرعت نزد پدر آمده، گفت: پدر! ابری سیاه از ناحیه دریا (دریای احمر) به چشم می خورد که به سوی سرزمین ما می آید، «عبدالمطلب» خرسند شد، صدا زد: یا مَعْشَرَ قُرَیْش! أُدْخُلُوا مَنازِلَکُمْ فَقَدْ أَتاکُمُ اللّهُ بِالنَّصْرِمِنْ عِنْدِهِ: «ای جمعیت قریش! به منزل های خود بازگردید که نصرت الهی به

---

۱ ـ مورخان و مفسران، اشعار فوق را مختلف آورده اند، آنچه در بالا آمد خلاصه ای است از ترکیبی از نقل های مختلف.

سراغ شما آمد» این از یکسو.

از سوی دیگر، «ابرهه» سوار بر «فیل» معروفش که «محمود» نام داشت با لشگر انبوهش برای درهم کوبیدن کعبه از کوه های اطراف سرازیر «مکّه» شد، ولی هر چه بر «فیل» خود فشار می آورد پیش نمی رفت، اما هنگامی که سر او را به سوی «یمن» باز می گرداند، به سرعت حرکت می کرد، «ابرهه» از این ماجرا سخت متعجب شد و در حیرت فرو رفت.

در این هنگام، پرندگانی از سوی دریا فرا رسیدند، همانند پرستوها و هر یک از آنها سه عدد سنگریزه با خود همراه داشت، یکی به منقار و دو تا در پنجه ها، تقریباً به اندازه نخود، این سنگریزه ها را بر سر لشگریان «ابرهه» فرو ریختند، به هر کدام از آنها اصابت می کرد هلاک می شد، و بعضی گفته اند: سنگریزه ها به هر جای بدن آنها می خورد، سوراخ می کرد و از طرف مقابل خارج می شد.

وحشت عجیبی بر تمام لشگر «ابرهه» سایه افکند، آنها که زنده مانده بودند پا به فرار گذاشتند، و راه «یمن» را سؤال می کردند که بازگردند، ولی پیوسته در وسط جاده مانند برگ خزان به زمین می ریختند.

خود «ابرهه» نیز مورد اصابت سنگی واقع شد و مجروح گشت، و او را به «صنعاء» (پایتخت یمن) بازگرداندند و در آنجا چشم از دنیا پوشید.

بعضی گفته اند: اولین بار که بیماری «حصبه» و «آبله» در سرزمین عرب دیده شد، آن سال بود.

تعداد فیل هائی را که «ابرهه» با خود آورده بود، بعضی همان فیل «محمود» و بعضی هشت فیل و بعضی ده، و بعضی دوازده نوشته اند.

و در همین سال، مطابق مشهور، پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) تولد یافت، و جهان به نور

وجودش روشن شد، لذا جمعی معتقدند: میان این دو، رابطه ای وجود داشته.
به هر حال، اهمیت این حادثه بزرگ به قدری بود که، آن سال را «عام الفیل» (سال فیل) نامیدند و مبدأ تاریخ عرب شناخته شد.(۱)

* * *

تفسیر:

با ابرهه گو، کز پی تعجیل نیاید!

در نخستین آیه این سوره، پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را مخاطب ساخته، می فرماید: «آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد»؟ (أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحابِ الْفیلِ).
آنها با آن همه لشگر و قدرت آمده بودند تا خانه خدا را ویران سازند، و خداوند با لشگری به ظاهر بسیار کوچک و ناچیز، آنها را درهم کوبید، فیل ها را با پرنده های کوچک و سلاح های پیشرفته آن روز را با سنگریزه «سجیل» از کار انداخت، تا ضعف و ناتوانی این انسان مغرور و خیره سر را در برابر قدرت الهی ظاهر و آشکار سازد.
تعبیر به أَ لَمْ تَرَ: «آیا ندیدی»؟ با این که این حادثه، زمانی رخ داد که پیامبر(صلی الله علیه وآله) دیده به جهان نگشوده بود، و یا مقارن تولد آن حضرت بود، به خاطر آن است که حادثه مزبور، بسیار نزدیک به عصر پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بود و به علاوه به قدری مشهور و معروف و متواتر بود، که گوئی پیغمبر با چشم مبارکش آن را مشاهده کرده بود، و جمعی از معاصران پیامبر، مسلماً آن را با چشم خود دیده بودند.

---

۱ ـ «سیره ابن هشام»، جلد ۱، صفحه ۳۸ تا ٦۲ و «بلوغ الارب»، جلد ۱، صفحه ۲۵۰ تا ۲٦۳ و «بحار الانوار»، جلد ۱۵، صفحه ۱۳۰ به بعد و «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵٤۲.

تعبیر به «اصحاب الفیل» به خاطر همان چند فیلی است که آنها با خود از «یمن» آورده بودند، تا مخالفان را مرعوب ساخته و شترها و اسب ها از مشاهده آن رَم کنند و در میدانِ جنگ نمانند.(۱)

* * *

آن گاه، می افزاید: «آیا خداوند نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد»؟! (أَ لَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فی تَضْلیل).

آنها قصد داشتند خانه کعبه را خراب کنند، به این امید که به کلیسای «یمن» مرکزیت بخشند، و تمام قبائل عرب را متوجه آنجا سازند، اما آنها نه تنها به مقصد خود نرسیدند، بلکه این ماجرا که آوازه اش در تمام «جزیره عربستان» پیچید، بر عظمت «مکّه» و خانه کعبه افزود، و دل های مشتاقان را بیش از پیش متوجه آن ساخت و به آن دیار، امنیت بیشتری بخشید.

منظور از «تضلیل» که همان گمراه ساختن است، این است که آنها هرگز به هدف خود نرسیدند.

* * *

پس از آن، بر شرح این ماجرا پرداخته، می فرماید: «خداوند پرندگانی را گروه گروه بر سر آنها فرستاد» (وَ أَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْراً أَبابِیلَ).

«ابابیل» بر خلاف آنچه در زبان ها مشهور است، نام آن پرنده نبود، بلکه معنی وصفی دارد.

بعضی آن را به معنی «جماعات متفرقه» دانسته اند، به این معنی که پرندگان مزبور «گروه، گروه» از هر طرف به سوی لشکر «فیل» آمدند.

این کلمه، معنی جمعی دارد، که بعضی مفرد آن را «ابابله» به معنی گروهی از

---

۱ ـ «فیل» گرچه در اینجا مفرد است، ولی معنی جنس و جمع دارد.

پرندگان یا اسب ها و شتران دانسته اند، و بعضی می گویند: جمعی است که مفرد از جنس خود ندارد.

به هر حال، «طیر» در اینجا معنی جمعی دارد و این دو واژه «طیر» و «ابابیل» مجموعاً به معنی پرندگان گروه، گروه است (نه این که «ابابیل» نام آن پرندگان باشد).

در این که: این پرنده چه پرنده ای بوده است؟ همانطور که در شرح داستان آورده ایم، مشهور این است پرندگانی شبیه به «پرستو» و «چلچله» بودند، که از طریق «دریای احمر» برخاستند و به سراغ لشگر فیل آمدند.

* * *

سپس می فرماید: «این پرندگان آن لشگر را با سنگ های کوچکی از سجّیل (گِل های متحجر) هدف قرار می دادند» (تَرْمیهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّیل).(۱)

چنان که در شرح این ماجرا از تواریخ، تفاسیر و روایات نقل کردیم، هر یک از این پرندگان کوچک سه سنگریزه به اندازه نخود یا کوچک تر با خود داشتند، که یکی را با منقار و دو تا را با پاهای خویش حمل می کردند، و این سنگ های کوچک بر هر کس فرود می آمد او را از هم متلاشی می ساخت!

* * *

چنان که در آیه بعد می فرماید: «آنها را مانند کاهِ خورده شده قرار داد»! (فَجَعَلَهُمْ کَعَصْفٍ مَأْکُول).

«عَصْف» (بر وزن حذف) به معنی برگ هائی است که بر ساقه زراعت است، سپس خشکیده و کوبیده شده است، و به تعبیری دیگر، به معنی «کاه» است، و

---

۱ ـ «سِجِّیل» کلمه ای است فارسی که از «سنگ» و «گِل» ترکیب شده است، بنابراین، چیزی است که نه همچون سنگ سخت است و نه همچون گِل سست است.

بعضی آن را به معنی پوسته گندم هنگامی که در خوشه است تفسیر کرده اند.
و در اینجا مناسب همان معنی اول است.
تعبیر به «مأکول» اشاره به آن است که: این کاه در زیر دندان های حیوان بار دیگر کوبیده شده، و کاملاً از هم متلاشی گشته، سپس معده حیوان نیز آن را برای سومین بار خرد کرده است، و این نشان می دهد که سنگ ریزه ها بر هر کس فرو می افتاد او را کاملاً از هم متلاشی می کرد!
این تعبیر، علاوه بر این که دلیل بر شدت متلاشی شدن آنها است، اشاره ای به بی ارزش بودن، ضعف و ناتوانی این گروه و جمعیت طغیانگر، مستکبر و ظاهراً نیرومند است.

* * *

نکته ها:

۱ ـ معجزه بی نظیر! (این خانه را صاحبی است!)

جالب این که: قرآن مجید این داستانِ مفصل و طولانی را در چند جمله کوتاه و کوبنده، در نهایت فصاحت و بلاغت، آورده است، و در واقع روی نقطه هائی انگشت گذارده که به اهداف قرآن، یعنی بیدار ساختن گردنکشان مغرور و نشان دادن ضعف انسان در برابر قدرت عظیم خداوند کمک می کند.
این ماجرا نشان می دهد: معجزات و خوارق عادات ـ بر خلاف آنچه بعضی پنداشته اند ـ لزومی ندارد که بر دست پیامبر و امام ظاهر شود، بلکه در هر شرائطی که خدا بخواهد و لازم بداند انجام می گیرد، هدف آن است که مردم به عظمت خداوند و حقانیت آئین او آشنا شوند.
این مجازات عجیب و اعجازآمیز، با مجازات اقوام گردنکش دیگر، یک فرق روشن دارد; زیرا مجازاتی همچون طوفان نوح، زلزله و سنگباران قوم لوط،

تندباد قوم عاد، و صاعقه قوم ثمود، یک سلسله حوادث طبیعی بودند که فقط وقوع آنها در آن شرائط خاص معجزه بود.

ولی، داستان نابودی لشکر «ابرهه» به وسیله سنگریزه هائی که از منقار و پاهای آن پرندگان کوچک فرو می افتاد، چیزی نیست که شبیه حوادث طبیعی باشد.

برخاستن آن پرندگان کوچک، و آمدن به سوی آن لشکر مخصوص، و همراه آوردن سنگریزه ها و نشانه گیری خاص آنها و متلاشی شدن بدنهای افراد یک لشکر عظیم با آن سنگ های کوچک، همه اموری هستند خارق عادت، ولی می دانیم اینها در برابر قدرت خداوند بسیار ناچیز است.

خداوندی که در درون همین سنگریزه ها، قدرت «اتمی» آفریده، که اگر آزاد شود، انفجار عظیمی تولید می کند، برای او آسان است که در آنها خاصیتی بیافریند که اندام لشکر «ابرهه» را همانند عَصْف مَأْكُول: «کاهِ درهم کوبیده و خورده شده» قرار دهد.

هیچ نیازی نیست که مانند بعضی از مفسران «مصری» برای توجیه این حادثه بگوئیم: آن سنگ ها حامل میکرب های «وبا»، یا «حصبه» و «آبله» بوده اند.(١)

و اگر در بعضی از روایات آمده که از بدنهای مصدومین مانند: مبتلایان به آبله خون و چرک می آمد دلیل بر این نیست که آنها حتماً به آبله مبتلا شده بودند.

همچنین، نیازی به آن نیست که بگوئیم: این سنگریزه ها، اتم های فشرده ای بودند که خلاء موجود در میان آنها از میان رفته، و فوق العاده سنگین بودند، به طوری که به هر کجا فرود می آمدند، سوراخ می کردند.

---

١ ـ به تفسیر «عبده»، جزء عمّ (جزء سی ام قرآن)، صفحه ١٥٨ مراجعه شود.

اینها همه توجیهاتی است که برای طبیعی جلوه دادن این حادثه ذکر شده، و ما نیازی به اینها نمی بینیم، همین اندازه می دانیم: این سنگ ها، دارای چنان خاصیت عجیبی بود که بدنها را متلاشی می کرد، بیش از این اطلاعی از آن در دست نیست، و به هر حال، در برابر قدرت خداوند هیچ کاری مشکل نمی باشد.(۱)

* * *

۲ ـ سخت ترین مجازات با کمترین وسیله!

قابل توجه این که: خداوند قدرت خود را در برابر مستکبران و گردنکشان، در این ماجرا به عالی ترین وجهی نشان داده است، شاید مجازاتی سخت تر از مجازات لشکر «ابرهه» در دنیا پیدا نشود، که جمعی چنان درهم کوبیده شوند که به صورت کاه خرد شده و خورده شده (عَصْف مَأْكُول) درآیند.

برای نابودی جمعیتی با آن همه قدرت و شوکت، از سنگریزه هائی سست، و از پرندهای ضعیف و کوچکی همانند «پرستو» استفاده شود، این هشداری است به همه گردنکشان و مستکبران جهان، تا بدانند در برابر قدرت او تا چه حدّ ناتوانند؟!

حتی گاه می شود خداوند این مأموریت های بزرگ را به دست موجودات کوچک تری می سپرد، مثلاً میکربی را که هرگز با چشم دیده نمی شود، مأموریت می دهد در یک مدت کوتاه به سرعت توالد و تناسل کند، و اقوام نیرومندی را به یک بیماری خطرناک مسری مانند «وبا» و «طاعون» مبتلا سازد، و در مدتی کوتاه، همه را مانند برگ خزان بر زمین ریزد.

---

۱ ـ و اگر در بعضی از تواریخ آمده است: اولین بار که حصبه و آبله در بلاد عرب دیده شد، در همان سال بود، دلیلی بر این معنی نمی شود.

سدّ عظیم «مأرب» در «یمن» ـ چنان که در تفسیر سوره «سبأ» گفتیم ـ وسیله پیدایش عمران و آبادی فراوان و تمدن عظیم و نیرومندی شد، و به دنبال آن، طغیان این قوم فزون گشت، ولی فرمان نابودی آن ـ به طوری که در بعضی از روایات آمده است ـ به یک یا چند موش صحرائی سپرده شد! تا در آن سدّ عظیم نفوذ کنند و سوراخی در آن به وجود آورند. بر اثر نفوذ آب، تدریجاً این سوراخ بزرگ و بزرگ تر شد، سرانجام سدّ عظیم درهم شکست، و آبی که پشت آن متراکم بود، تمام آن آبادی ها، خانه ها و کاخ ها را ویران ساخت، و آن جمعیت عظیم، نابود یا در مناطق دیگر پراکنده و سرگردان شدند، و این است قدرت نمائی خداوند بزرگ.

* * *

۳ ـ اهداف داستان «فیل»

از سوره آینده (سوره لاِ یْلافِ) به خوبی استفاده می شود که: یکی از اهداف سوره «فیل» یادآوری خاطره بزرگ نعمت های عظیم خداوند به «قریش» است، تا به آنها نشان دهد: اگر لطف پروردگار نبود، نه آثاری از این کانون مقدس یعنی «مکّه» و کعبه وجود داشت، و نه از «قریش»، شاید از مرکب کبر و غرور فرود آیند، و به دعوت پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) گردن نهند.

از سوی دیگر، این ماجرا که مقارن میلاد مسعود پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) واقع شد، در حقیقت زمینه ساز آن ظهور بزرگ بود، و پیام آور عظمت این قیام، و این همان چیزی است که، مفسران از آن تعبیر به «ارهاص» کرده اند.(۱)

و از سوی سوم، تهدیدی است که به همه گردنکشان جهان، اعم از

---

۱ ـ «ارهاص» به معنی معجزاتی است که قبل از قیام پیامبر واقع می شود، و زمینه ساز دعوت او است، این واژه در اصل به معنی «پایه گذاری» و اولین ردیف سنگ و آجری است که در زیر دیوار می نهند، و به معنی آماده شدن و «ایستادن» نیز آمده است.

«قریش» و غیر آنها که بدانند: هرگز نمی توانند در برابر قدرت پروردگار بایستند، چه بهتر که پندار خام را از سر به در کنند و سر بر فرمان او نهند و تسلیم حق و عدالت گردند.

و از سوی چهارم، اهمیت این خانه بزرگ را نشان می دهد که، وقتی دشمنان «کعبه» توطئه نابودی آن را در سر می پروراندند، و می خواستند مرکزیت این سرزمین ابراهیمی را به جای دیگر منتقل کنند، خداوند چنان گوشمالی به آنها داد، که برای همگان مایه عبرت شد و بر اهمیت این کانون مقدس افزود.

و از سوی پنجم، خداوندی که دعای ابراهیم خلیل(علیه السلام) را درباره امنیت این سرزمین مقدس اجابت فرمود و آن را تضمین نمود، در این ماجرا نشان داد که، مشیتش بر این قرار گرفته که این کانون توحید و عبادت، همیشه مرکز امنی باشد.

* * *

٤ ـ یک رویداد مسلّم تاریخی

جالب توجه این که: ماجرای «اصحاب فیل» چنان در میان عرب مسلّم بود، که سرآغاز تاریخی برای آنها شد، و همان گونه که گفتیم: قرآن مجید با تعبیر زیبای أَ لَمْ تَرَ: «آیا ندیدی»؟ آن هم خطاب به پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) که در آن زمان نبود و ندید، از آن یاد می کند، که نشانه دیگری بر مسلّم بودن این ماجرا است.

از اینها گذشته، هنگامی که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) این آیات را برای مشرکان «مکّه» خواند، احدی آن را انکار نکرد، هر گاه مطلب مشکوکی بود، لا اقل گروهی اعتراض می کردند، و اعتراض آنها مانند سایر اعتراضهایشان در تاریخ ثبت می شد، به خصوص این که: قرآن با جمله «أَ لَمْ تَرَ» مطلب را ادا کرده.

در ضمن، عظمت این خانه مقدس با این اعجاز مسلّم تاریخی به ثبوت می رسد.

خداوندا! ما را توفیقی مرحمت فرما که این کانون بزرگ توحید را پاسداری کنیم!
پروردگارا! دست کسانی را که قصد دارند تنها به حفظ ظواهر این کانون مقدس قناعت کنند، اما پیام حقیقتش را نشنیده بگیرند از این مرکز قطع کن!
بارالها! زیارتش را با آگاهی و عرفان کامل، نصیب همه مشتاقان فرما!

آمِیْنَ یا رَبَّ الْعالَمِیْنَ

پایان سوره فیل(۱)

۱ ـ تصحیح: ۲۰ / ۳ / ۱۳۸۳.

سوره قـریش

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ٤ آیه است

محتوای سوره قریش

این سوره، در حقیقت مکمل سوره «فیل» محسوب می شود و آیات آن دلیل روشنی بر این مطلب است.

محتوای این سوره، بیان نعمت خداوند بر «قریش» و الطاف و محبت های او نسبت به آنهاست، تا حسّ شکرگزاری آنها تحریک شود و به عبادت پروردگار این بیت عظیم، که تمام شرف و افتخارشان از آن است، قیام کنند.

همان گونه که در آغاز سوره «و الضحی» گفتیم، آن سوره و سوره «أ لم نشرح» در حقیقت یک سوره محسوب می شود، همچنین سوره «فیل» و سوره «قریش»; چرا که اگر درست در محتوای آن دو دقت کنیم، پیوند مطالب آنها به قدری است که، می تواند دلیل بر وحدت آن دو بوده باشد.

به همین دلیل، برای خواندن یک سوره کامل در هر رکعت از نماز، اگر کسی سوره های فوق را انتخاب کند، باید هر دو را با هم بخواند.

برای توضیح بیشتر در این زمینه به کتب فقهی (کتاب صلاة بحث قرائت) مراجعه شود.(۱)

* * *

۱ ـ مرحوم «شیخ حرّ عاملی» در کتاب «وسائل» روایات مربوط به این مطلب را در جلد ٤، صفحه ۷٤۳ (باب ۱۰ از ابواب قرائت نماز) آورده است.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، همین بس که در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)نقل شده که فرمود: مَنْ قَرَأَها أُعْطِیَ مِنَ الأَجْرِ عَشْرَ حَسَنات، بِعَدَدِ مَنْ طافَ بِالْکَعْبَهْ، وَ اعْتَکَفَ بِها: «کسی که آن را بخواند، به تعداد هر یک از کسانی که گرد خانه کعبه طواف کرده، یا در آنجا معتکف شده، ده حسنه به او می دهد».(۱)

مسلماً، چنین فضیلتی از آن کسانی است که در پیشگاه خداوند، پروردگار کعبه، سر تعظیم فرود آورده، او را عبادت کنند، احترام این خانه را پاسداری کرده و پیامش را با گوش جان بشنوند و به کار بندند.

* * *

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۴۳.

۱ لاِیلافِ قُرَیْش
۲ إیلافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتاءِ وَ الصَّیْفِ
۳ فَلْیَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَیْتِ
٤ الَّذی أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْف

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ ـ (کیفر اصحاب الفیل) به خاطر این بود که قریش الفت گیرند (و زمینه ظهور پیامبر فراهم شود)!

۲ ـ الفت آنها در سفرهای زمستانه و تابستانه!

۳ ـ پس باید پروردگار این خانه را عبادت کنند.

٤ ـ همان کس که آنها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و ناامنی ایمن ساخت.

تفسیر:

پروردگار این خانه را باید عبادت کرد

از آنجا که در سوره گذشته (سوره فیل) شرح نابودی «اصحاب الفیل» و لشکریان «ابرهه» ـ که به قصد نابود کردن خانه کعبه و متلاشی ساختن این کانون مقدس الهی آمده بودند ـ آمد، در اولین آیه این سوره، که در واقع «تکمله»ای

است برای سوره «فیل» می فرماید: ما لشکر فیل را نابود کردیم، و آنها را همچون کاه درهم کوبیده شده، متلاشی ساختیم «تا قریش به این سرزمین مقدس الفت گیرند» و مقدمات ظهور پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) فراهم گردد (لِإِیلافِ قُرَیْش).(۱)

«ایلاف» مصدر است، به معنی الفت بخشیدن، و «الفت» به معنی اجتماع توأم با انسجام و انس و التیام است، و این که بعضی «ایلاف» را به «مؤالفت و عهد و پیمان» تفسیر کرده اند، نه تناسبی با این واژه دارد، که مصدر باب افعال است، و نه به محتوای آیات این سوره.

به هر حال، منظور ایجاد الفت میان «قریش» و سرزمین مقدس «مکّه»، و «خانه کعبه» است; زیرا آنها و تمام اهل «مکّه» به خاطر مرکزیت و امنیت این سرزمین، در آنجا سکنی گزیده بودند، بسیاری از مردم «حجاز» هر سال به آنجا می آمدند، مراسم حج را به جا می آوردند، و مبادلات اقتصادی و ادبی داشتند، و از برکات مختلف این سرزمین استفاده می نمودند.

همه اینها در سایه امنیت ویژه آن بود، اگر با لشکرکشی «ابرهه» و امثال او، این امنیت خدشه دار می شد، یا خانه کعبه ویران می گشت، دیگر کسی با این سرزمین الفتی پیدا نمی کرد.

واژه «قریش» به طوری که بسیاری از مفسران و ارباب لغت گفته اند: در اصل، به معنی نوعی از حیوانات بزرگ دریائی است، که هر حیوانی را به آسانی می خورد! این عبارت از «ابن عباس» معروف است که وقتی از او سؤال کردند: چرا قریش را «قریش» می نامند؟در پاسخ چنین گفت:

---

۱ ـ «لام» در «لِإِیلافِ» به معنی علت است، و «جار و مجرور» متعلق به «جعل» در سوره گذشته در آیه «فَجَعَلَهُمْ کَعَصْف مَأْکُول» و یا یکی دیگر از افعالی که در آن سوره بود.

بعضی نیز این جار و مجرور را متعلق به جمله «فَلْیَعْبُدُوا» که در آیات بعد آمده است می دانند، ولی این احتمال، با مفهوم آیات چندان سازگار نیست و نظر اول بهتر است.

لِدابَّهٔ تَکُونُ فِی الْبَحْرِ مِنْ أَعْظَمِ دَوّابٍّ یُقالُ لَها الْقُرَیْشُ، لا تَمُرُّ بِشَیْءٍ مِنَ الْغَثِّ وَ السَّمِیْنِ اِلاّ أَکَلَتْهُ!: «این به خاطر آن است که در اصل نام حیوانی از بزرگ ترین حیوانات دریا است، که به هیچ حیوان لاغر و چاقی نمی گذرد، مگر این که آن را می بلعد»!(۱)

سپس، از اشعار عرب برای سخن خود شاهد می آورد.

بنابراین، انتخاب این نام برای قبیله فوق، به خاطر قدرت و قوت این قبیله، و سوء استفاده هایشان از این قدرت بوده است.

ولی، بعضی آن را از ماده «قَرْش» (بر وزن فرش) به معنی «اکتساب» دانسته اند; چرا که این قبیله غالباً به تجارت و کسب مشغول بودند.

بعضی نیز، این ماده را به معنی «بازرسی و تفتیش» می دانند، و از آنجا که «قریش» از حال حجاج خبر می گرفتند، و گاه به کمک آنها می شتافتند، این واژه برای آنها انتخاب شده.

«قرش» در لغت به معنی اجتماع نیز آمده است، و چون این قبیله از اجتماع و انسجام خاصی برخوردار بودند، این نام برای آنها انتخاب شده.

ولی به هر حال، نام «قریش» امروز هرگز مفهوم جالبی را تداعی نمی کند، و با این که آنها قبیله پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بودند، از سر سخت ترین دشمنان اسلام محسوب می شدند، که از هیچ کارشکنی و عداوت و دشمنی فروگذار نکردند، حتی آن روز که قدرت آنها با پیروزی اسلام درهم شکست، به توطئه های پنهانی ادامه دادند، و بعد از رحلت پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نیز، حوادث دردناکی آفریدند، که تاریخ اسلام هرگز آن را فراموش نخواهد کرد، می دانیم «بنی امیه» و «بنی عباس» که بارزترین نمونه های حکومت جبّار و طاغوتی بودند، از «قریش»

---

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۴۵.

برخاستند.

قرائن نیز نشان می دهد که: آنها در جاهلیتِ عرب نیز سعی و تلاش در استثمار و استعمار مردم داشتند، و به همین دلیل، هنگامی که اسلام آزادی بخش طلوع کرد و منافع نامشروع آنها به خطر افتاد، با تمام قدرت به مبارزه برخاستند، اما قدرت عظیم اسلام، سرانجام آنها را درهم کوبید.

* * *

در آیه بعد، می افزاید: «هدف این بود که خداوند قریش را در سفرهای زمستانه و تابستانه الفت بخشد» (إِيلافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتاءِ وَ الصَّيْفِ).(۱)-(۲)

ممکن است منظور: الفت بخشیدن «قریش» به این سرزمین مقدس باشد، که آنها در طول سفر تابستانه و زمستانه خود، عشق و علاقه به این کانون مقدس را از دل نبرند، و به خاطر امنیتش به سوی آن بازگردند، نکند تحت تأثیر مزایای زندگی سرزمین «یمن» و «شام» واقع شوند و «مکّه» را خالی کنند.

و یا این که: منظور ایجاد الفت میان «قریش» و سایر مردم در طول این دو سفر بزرگ است، چرا که بعد از داستان «ابرهه» مردم با دیده دیگری به آنها می نگریستند، و برای کاروان «قریش» احترام و اهمیت و امنیت قائل بودند.

«قریش» هم نیاز به این امنیت در طول راه داشت، و هم نیاز به آن در سرزمین «مکّه»، و خداوند در سایه شکست لشکر «ابرهه»، هر دو امنیت را به آنها بخشید.

---

۱ ـ «ایلافهم» بدل از «ایلاف» در آیه قبل است، و ضمیر «هم» مفعول اول، و «رحلة الشتاء» مفعول ثانی و به عقیده بعضی معنی ظرفیت دارد، و ممکن است «منصوب به نزع خافض» باشد، و در تقدیر چنین است: «إِيلافِهِمْ مِنْ رِحْلَةَ الشِّتاءِ وَ الصَّيْفِ» (معنی دوم و سوم مناسب تر به نظر می رسد).

۲ ـ «رحلة» در اصل از «رَحْل» (بر وزن شهر) به معنی پوششی است که بر مرکب برای سوار شدن می نهند، سپس به همین مناسبت آن را به خود شتر و یا مسافرت هائی که با آن یا وسیله دیگری انجام داده می شود، اطلاق کرده اند.

می دانیم: زمین «مکّه»، باغ و زراعتی نداشت، دامداری آن نیز محدود بود، بیشترین درآمد از طریق همین کاروان های تجاری تأمین می شد، در فصل زمستان به سوی جنوب یعنی سرزمین «یمن» که هوای آن نسبتاً گرم بود، روی می آوردند، و در فصل تابستان به سوی شمال و سرزمین «شام» که هوای ملایم و مطلوبی داشت، و اتفاقا هم سرزمین یمن و هم سرزمین شام از کانون های مهم تجارت در آن روز بودند، و «مکّه» و «مدینه» حلقه اتصالی در میان آن دو محسوب می شد.

البته «قریش» با کارهای خلافی که انجام می دادند، مستحق این همه لطف و محبت الهی نبودند، اما چون مقدر بود از میان قبیله، و از آن سرزمین مقدس، اسلام و پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) طلوع کند، خداوند این لطف را در حق آنها انجام داد.

* * *

پس از آن، چنین نتیجه می گیرد که: «قریش» با این همه نعمت الهی که به برکت کعبه پیدا کرده اند «باید پروردگار این خانه را عبادت کنند» نه بتها را (فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَيْتِ).

* * *

«همان خداوندی که آنها را از گرسنگی نجات داد و اطعام کرد، و از نا امنی رهائی بخشید و امنیت داد» (الَّذی أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوع وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْف).(۱)

از یکسو، به آنها رونق تجارت عطا فرمود، و جلب منفعت نمود، و از سوی دیگر، نا امنی را از آنها دور کرد و دفع ضرر فرمود، و اینها همه با شکست لشکر «ابرهه» فراهم گشت، و در حقیقت، استجابت دعای ابراهیم(علیه السلام) بنیانگذار کعبه

---

۱ ـ بعضی از مفسران این آیه را دو آیه دانسته اند و مجموع آیات این سوره را پنج آیه حساب کرده اند، ولی مشهور و معروف آن است که یک آیه است و مجموع آیات سوره چهار آیه می باشد.

بود، ولی آنها قدر این همه نعمت را ندانستند، و این خانه مقدس را به بتخانه ای تبدیل کردند، و عبادت بتان را بر پرستش خدای خانه مقدم داشتند، و سرانجام ثمره شوم این همه ناسپاسی را دیدند.

* * *

خداوندا! به ما توفیق عبادت و بندگی و سپاسگزاری نعمت ها، و پاسداری این بیت عظیم، مرحمت فرما!

پروردگارا! این مرکز بزرگ اسلامی را روز به روز پر شکوه تر، و حلقه اتصال مسلمین جهان قرار ده!

بار الها! دست همه دشمنان خونخوار و آنها که از این مرکز بزرگ سوء استفاده می کنند از آن قطع کن!

آمِیْنَ یا رَبَّ الْعالَمِیْنَ

پایان سوره قریش(۱)

---

۱ ـ تصحیح: ۲۰ / ۳ / ۱۳۸۳.

سوره ماعـون

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۷ آیه است

محتوای سوره ماعون

این سوره به عقیده بسیاری از مفسران، از سوره های «مکّی» است، و لحن آیات آن که در مقاطع کوتاه و کوبنده، از قیامت و اعمال منکران آن سخن می گوید، گویای همین مطلب است.

روی هم رفته، در این سوره صفات و اعمال منکران قیامت در پنج مرحله بیان شده، که آنها به خاطر تکذیب این روز بزرگ چگونه از «انفاق» در راه خدا، کمک به «یتیمان» و «مسکینان» سر باز می زنند، و چگونه در مورد «نماز» مسامحه کار و ریاکارند، و از کمک به «نیازمندان» روی گردانند؟

در شأن نزول این سوره، بعضی گفته اند: درباره «ابوسفیان» نازل شده، که هر روز دو شتر بزرگ نحر می کرد، و خود، اطرافیان و یارانش از آن استفاده می نمودند، اما روزی یتیمی آمد و تقاضای چیزی کرد، او با عصایش بر او زد و او را دور کرد. بعضی دیگر گفته اند: آیه درباره «ولید بن مغیره» یا «عاص بن وائل» نازل شده است.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) آمده است: مَنْ قَرَأَ أَ رَأَیْتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ فِی فَرائِضِهِ وَ نَوافِلِهِ قَبِلَ اللّهُ صَلاتَهُ وَ صِیامَهُ، وَ لَمْ یُحاسِبْهُ بِما کانَ مِنْهُ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا: «هر کس این سوره را در نمازهای فریضه و نافله اش بخواند، خداوند نماز و روزه او را قبول می کند، و او را در برابر کارهائی که در زندگی دنیا از او سرزده است، مورد محاسبه قرار نمی دهد».(۱)

---

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ٥٤٦.

۱ أ رَأَيْتَ الَّذى يُكَذِّبُ بِالدِّينِ
۲ فَذلِكَ الَّذى يَدُعُّ الْيَتيمَ
۳ وَ لا يَحُضُّ عَلى طَعامِ الْمِسْكينِ
٤ فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ
٥ الَّذينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ
٦ الَّذينَ هُمْ يُراءُونَ
۷ وَ يَمْنَعُونَ الْماعُونَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ ـ آیا کسی که روز جزا را پیوسته انکار می کند دیدی؟!

۲ ـ او همان کسی است که یتیم را با خشونت می راند.

۳ ـ و (دیگران را) به اطعام مسکین تشویق نمی کند!

٤ ـ پس وای بر نمازگزارانی که،

٥ ـ در نماز خود سهل انگاری می کنند!

٦ ـ همان کسانی که ریا می کنند.

۷ ـ و دیگران را از وسائل ضروری زندگی منع می نمایند!

تفسیر:

اثرات شوم انکار معاد

در این سوره، نخست پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را مخاطب قرار داده و اثرات شوم انکار روز جزا در اعمال منکران را بازگو می کند.

«آیا دیدی کسی را که روز جزا را پیوسته انکار می کند»؟! (أ رَأَیْتَ الَّذی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ).

* * *

سپس، بی آن که در انتظار پاسخ این سؤال بماند، می افزاید:

«او همان کسی است که یتیم را با خشونت می راند»! (فَذلِکَ الَّذی یَدُعُّ الْیَتیمَ).

* * *

«و دیگران را به اطعام مسکین و مستمند تشویق نمی کند» (وَ لا یَحُضُّ عَلی طَعامِ الْمِسْکینِ).

منظور از «دین» در اینجا «جزا» یا «روز جزا» است، و انکار روز جزا و دادگاه بزرگ آن، بازتاب وسیعی در اعمال انسان دارد، که در این سوره به پنج قسمت از آن اشاره شده است از جمله: «راندن یتیمان با خشونت»، «عدم تشویق دیگران به اطعام افراد مسکین»، یعنی نه خود انفاق می کند و نه دیگران را دعوت به این کار می نماید.

بعضی نیز احتمال داده اند: منظور از «دین» در اینجا قرآن یا تمام آئین اسلام است، ولی معنی اول مناسب تر به نظر می رسد، و نظیر آن را در سوره «انفطار» آیه ۹ است: «کَلاّ بَلْ تُکَذِّبُونَ بِالدِّین»، و سوره «تین» آیه ۷ می باشد: «فَما یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّین» نیز آمده است، که به قرینه آیات دیگر آن سوره ها، منظور

از دین، روز جزا است.

«یَدُعُّ» از ماده «دَعّ» (بر وزن حدّ) به معنی دفع شدید و راندن توأم با خشونت و عنف است.

و «یَحُضُّ» از ماده «حَضّ» به معنی تحریض و ترغیب دیگران بر چیزی است، «راغب» در «مفردات» می گوید: «حَصّ» تشویق در حرکت و سیر است، ولی «حَضّ» چنین نیست.(۱)

از آنجا که «یَحُضُّ» و «یَدُعُّ» به صورت فعل «مضارع» آمده، نشان می دهد این کار مستمر آنها در مورد یتیمان و مستمندان است.

باز در اینجا این نکته جلب توجه می کند که، در مورد «یتیمان» مسأله عواطف انسانی بیشتر مطرح است تا اطعام و سیر کردن; چرا که بیشترین رنج یتیم از دست دادن کانون عاطفه و غذای روح است، و تغذیه جسمی در مرحله بعد قرار دارد.

و باز در این آیات، به مسأله اطعام «مستمندان» که از مهمترین کارهای خیر است، برخورد می کنیم، تا آنجا که می فرماید: اگر خود قادر به اطعام مستمند نیست، دیگران را به آن تشویق کند.

تعبیر به «فَذٰلِکَ» (با توجه به این که «فاء» در اینجا معنی سببیت را می بخشد) اشاره به این نکته است که: فقدان ایمان به معاد، سبب این خلافکاری ها می شود، و به راستی چنین است، آن کس که آن روز بزرگ و آن دادگاه عدل، و آن حساب و کتاب و پاداش و کیفر را در اعماق جان باور کرده باشد، آثار مثبتش در تمام اعمال او ظاهر می شود، ولی آنها که ایمان ندارند، اثر آن در جرأتشان بر گناه و انواع جرائم کاملاً محسوس است.

---

۱ ـ «مفردات»، ماده «حض».

* * *

در سومین وصف این گروه، می فرماید: «وای بر نمازگزاران» (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ).

* * *

«همان نمازگزارانی که نماز خود را به دست فراموشی می سپرند» (الَّذينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ).

نه ارزشی برای آن قائلند، نه به اوقاتش اهمیتی می دهند، و نه ارکان و شرائط و آدابش را رعایت می کنند.

«ساهُون» از ماده «سهو» در اصل به معنی خطائی است که از روی غفلت سرزند، خواه در فراهم کردن مقدماتش مقصر باشد یا نه، البته در صورت اول معذور نیست، و در صورت دوم معذور است، ولی در اینجا منظور سهو توأم با تقصیر است.

باید توجه داشت: نمی فرماید: «در نمازشان سهو می کنند» چون سهو در نماز به هر حال برای هر کس واقع می شود، بلکه می فرماید: «از اصل نماز سهو می کنند» و کل آن را به دست فراموشی می سپرند.

روشن است، این مطلب اگر یک یا چند بار اتفاق بیفتد، ممکن است از قصور باشد، اما کسی که پیوسته نماز را فراموش می کند و آن را به دست فراموشی می سپارد، پیدا است که برای آن اهمیتی قائل نیست، و یا اصلاً به آن ایمان ندارد، و اگر گهگاه نماز می خواند، از ترس زبان مردم و مانند آن است.

در این که، منظور از «ساهُون» در اینجا چیست؟ علاوه بر آنچه در بالا گفتیم، تفسیرهای دیگری نیز گفته اند، از جمله:

این که: منظور تأخیر انداختن نماز از وقت فضیلت است.

و یا این که: منظور اشاره به منافقانی است که نه برای نماز ثوابی معتقد بودند و نه برای ترک آن عقاب.

یا این که: منظور کسانی است که در نمازهای خود ریا می کنند (در حالی که این معنی در آیه بعد می آید).

البته، جمع میان این معانی ممکن است، هر چند تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

به هر حال، وقتی فراموش کنندگان نماز، شایسته «ویل» هستند، آنها که به کلی ترک نماز گفته و تارک الصلوة هستند، چه حالی خواهند داشت؟!

* * *

در چهارمین مرحله، به یکی دیگر از بدترین اعمال آنها اشاره کرده، می فرماید: «آنها کسانی هستند که پیوسته ریا می کنند» (الَّذینَ هُمْ یُراءُونَ).

* * *

و در آخرین مرحله، می افزاید: «آنها دیگران را از ضروریات زندگی منع می کنند» (وَ یَمْنَعُونَ الْماعُونَ).

مسلماً، یکی از سرچشمه های تظاهر و ریاکاری، عدم ایمان به روز قیامت، و عدم توجه به پاداش های الهی است، و گرنه چگونه ممکن است انسان پاداش های الهی را رها کند، و رو به سوی خلق، و خوش آیند آنها آورد؟!

«ماعُون» از ماده «مَعْن» (بر وزن شأن) به معنی چیز کم است، و بسیاری از مفسران معتقدند: منظور از آن در اینجا، اشیاء جزئی است که مردم مخصوصاً همسایه ها از یکدیگر به عنوان عاریه یا تملک می گیرند، مانند مقداری نمک، آب، آتش (کبریت)، ظروف و مانند اینها.

بدیهی است، کسی که از دادن چنین اشیائی به دیگران خودداری می کند،

آدم بسیار پست و بی ایمانی است، یعنی آنها به قدری بخیل اند که، حتی از دادن این اشیاء کوچک مضایقه دارند، در حالی که همین اشیاء کوچک، گاه نیازهای بزرگی را برطرف می کند، و منع آن، مشکلات بزرگی در زندگی مردم ایجاد می نماید.

جمعی نیز گفته اند: منظور از «ماعُون» زکات است، چرا که زکات نسبت به اصل مال غالباً بسیار کم است، گاه ده درصد، گاه پنج درصد، و گاه دو و نیم درصد است.

البته «منع زکات» نیز یکی از بدترین کارها است، چرا که «زکات» بسیاری از مشکلات اقتصادی جامعه را حل می کند.

در روایتی، از امام صادق(علیه السلام) آمده است که در تفسیر «ماعون» فرمود: هُوَ الْقَرْضُ يُقْرِضُهُ، وَ الْمَتاعُ يُعِيرُهُ، وَ الْمَعْرُوفُ يَصْنَعُهُ: «ماعون وامی است که انسان به دیگری می دهد، وسائل زندگی است که به عنوان عاریه در اختیار دیگران می گذارد، و کمک ها و کارهای خیری که انسان انجام می دهد».(۱)

در روایت دیگری، از همان حضرت این معنی نقل شده، و در ذیل آن آمده است راوی گفت: ما همسایگانی داریم که وقتی وسائلی را به آنها عاریه می دهیم، آن را می شکنند و خراب می کنند، آیا گناه است به آنها ندهیم؟ فرمود: در این صورت مانعی ندارد.(۲)

در معنی «ماعون» احتمالات دیگری نیز گفته اند:، تا آنجا که در تفسیر «قرطبی» بالغ بر دوازده قول در این زمینه نقل شده، که بسیاری از آنها را می توان در هم ادغام کرد و مهم همان است که در بالا آوردیم.

ذکر این دو کار پشت سر یکدیگر، (ریاکاری و منع ماعون) گوئی اشاره به

---

۱ و ۲ ـ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ٦٧٩.

این است که، آنها آنچه برای خدا است به نیت خلق به جا می آورند، و آنچه برای خلق است، از آنها دریغ می دارند، و به این ترتیب، هیچ حقی را به حق دارش نمی رسانند.

این سخن را با حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) پایان می دهیم، فرمود: مَنْ مَنَعَ الْماعُونَ جارَهُ مَنَعَهُ اللّهُ خَيْرَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ، وَ وَكَّلَهُ إِلى نَفْسِهِ، وَ مَنْ وَكَّلَهُ إِلى نَفْسِهِ فَما أَسْوَأَ حالُهُ؟!: «کسی که وسائل ضروری و کوچک را از همسایه اش دریغ دارد، خداوند او را از خیر خود، در قیامت منع می کند، و او را به حال خود وامی گذارد، و هر کسی خدا او را به خود واگذارد، چه بد حالی دارد»؟.(۱)

* * *

نکته ها:

۱ ـ جمع بندی بحث های سوره ماعون

در این سوره کوتاه، مجموعه ای از صفات رذیله که در هر کس باشد نشانه بی ایمانی و پستی و حقارت او است آمده، و قابل توجه این که: همه آنها را فرع بر تکذیب دین، یعنی جزا یا روز جزا قرار داده است.

تحقیر یتیمان، ترک اطعام گرسنگان، غفلت از نماز، ریاکاری، و عدم همکاری با مردم، حتی در دادن وسائل کوچک زندگی، این مجموعه را تشکیل می دهد، و به این ترتیب، افراد بخیل و خودخواه، و متظاهری را منعکس می کند که نه پیوندی با «خلق» دارند، و نه رابطه ای با «خالق»، افرادی که نور ایمان و احساس مسئولیت در وجودشان نیست، نه به پاداش الهی می اندیشند و نه از عذاب او بیمناکند.

* * *

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ٦٧٩، حدیث ۲۰.

۲ ـ تظاهر و ریا، بلای بزرگ اجتماعی

ارزش هر عمل، بستگی به «انگیزه» آن دارد، و یا به تعبیر دیگر، از دیدگاه اسلام، اساس هر عمل را، «نیت» تشکیل می دهد، آن هم «نیت خالص».

اسلام قبل از هر چیز، پرونده نیت را مورد بررسی قرار می دهد، و لذا در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آمده است: إِنَّمَا الأَعْمالُ بِالنِّیّاتِ، وَ لِکُلِّ امْرِئ مَا نَوی: «هر عملی بستگی به نیت دارد، و بهره هر کس مطابق نیتی است که در عمل دارد».

و در ذیل این حدیث آمده است: «آن کس که برای خدا جهاد کند، اجرش بر خداوند بزرگ است، و کسی که برای متاع دنیا پیکار کند، یا حتی نیت به دست آوردن «عقال» (طناب کوچکی که پای شتر را با آن می بندند) کرده باشد، بهره اش فقط همان است».(۱)

اینها همه به خاطر آن است که: «نیت» همیشه به عمل شکل می دهد، آن کس که برای خدا کاری انجام می دهد، شالوده آن را محکم می کند، و تمام تلاش او این است که مردم از آن بهره بیشتر گیرند، ولی کسی که برای تظاهر و ریاکاری عملی انجام می دهد، تنها به ظاهر و زرق و برق آن می پردازد، بی آن که به عمق و باطن و شالوده و بهره گیری نیازمندان اهمیت دهد.

جامعه ای که به ریاکاری عادت کند، نه فقط از خدا و اخلاق حسنه و ملکات فاضله دور می شود، بلکه تمام برنامه های اجتماعی او از محتوا تهی می گردد، و در یک مشت ظواهر فاقد معنی خلاصه می شود، و چه دردناک است سرنوشت چنین انسان، و چنین جامعه ای؟!

روایات در مذمت «ریا» بسیار زیاد است، تا آنجا که آن را نوعی شرک

---

۱ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۱، صفحه ۳۵، ابواب مقدمهٔ العبادات، باب ۵، حدیث ۱۰.

نامیده اند، و ما در اینجا به ذکر سه روایت تکان دهنده قناعت می کنیم:

۱ ـ در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آمده است: سَیَأْتِی عَلَی النّاسِ زَمانٌ تَخْبُثُ فِیهِ سَرائِرُهُمْ، وَ تَحْسُنُ فِیهِ عَلانِیَتُهُمْ، طَمَعاً فِی الدُّنْیا لا یُرِیدُونَ بِهِ ما عِنْدَ رَبِّهِمْ، یَکُونُ دِینُهُمْ رِیاءً، لا یُخالِطُهُمْ خَوْفٌ، یَعُمُّهُمُ اللّهُ بِعِقابٍ فَیَدْعُونَهُ دُعاءَ الْغَرِیقِ فَلا یَسْتَجِیبُ لَهُمْ!:

«زمانی بر مردم فرا می رسد که به خاطر طمع در دنیا، باطن های آنها زشت و آلوده می شود، و ظاهرشان زیبا، این در حالی است که علاقه ای به پاداش های پروردگارشان ندارند، دین آنها ریا می شود، و خوف خدا، در دل آنها وجود ندارد، خداوند همه آنها را به عذاب سختی گرفتار می کند، و هر قدر خدا را مانند شخص غریق بخوانند، هرگز دعایشان مستجاب نمی شود».(۱)

۲ ـ در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم که به یکی از یارانش به نام «زراره» فرمود: مَنْ عَمِلَ لِلنّاسِ کانَ ثَوابُهُ عَلَی النّاسِ، یا زُرارَةُ! کُلُّ رِیاءٍ شِرْکٌ!: «کسی که برای مردم عمل کند، ثوابش بر مردم است، ای زراره! هر ریائی شرک است»!.(۲)

۳ ـ در حدیث دیگری از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آمده است:

إِنَّ الْمُرائِیَ یُدْعی یَوْمَ الْقِیامَةِ بِأَرْبَعَةِ أَسْماءٍ: یا کافِرُ! یا فاجِرُ! یا غادِرُ! یا خاسِرُ! حَبِطَ عَمَلُکَ، وَ بَطَلَ أَجْرُکَ، فَلا خَلاصَ لَکَ الْیَوْمَ، فَالْتَمِسْ أَجْرَکَ مِمَّنْ کُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ!:

«شخص ریاکار، در روز قیامت با چهار نام صدا می شود: ای کافر! ای فاجر! ای حیله گر! وای زیانکار! عملت نابود شد، و اجرت باطل گشت، امروز هیچ راه

---

۱ ـ «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۹۶، باب الرّیا، حدیث ۱۴.

۲ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۱، صفحه ۴۹، ذیل حدیث ۱۱ (جلد ۱، صفحه ۶۷، چاپ آل البیت).

نجاتی نداری، پاداش خود را از کسی بخواه که از برای او عمل کردی»!.(۱)

* * *

خداوندا! خلوص نیت، سخت مشکل است، خودت ما را در این راه یاری فرما!

پروردگارا! آن چنان ایمانی به ما مرحمت کن که جز به ثواب و عقاب تو نیندیشیم و رضا و خشنودی و غضب خلق در راه تو برای ما یکسان باشد!

بارالها! هر خطائی در این راه تاکنون کرده ایم بر ما ببخش!

آمِیْنَ یا رَبَّ الْعالَمِیْنَ

پایان سوره ماعون(۲)

---

۱ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۱، صفحه ۵۱، ذیل حدیث ۱۶ (جلد ۱، صفحه ۶۹، چاپ آل البیت).

۲ ـ تصحیح: ۲۱ / ۳ / ۱۳۸۳.